





هیات رزمندگان اسلام
معاونت فرهنگی

هنگامه های سرخ

گزیده اشعار محرم ۱۳۹۶

گردآورنده: جواد محمدزمانی

ناشر: هیات رزمندگان اسلام - معاونت فرهنگی

صفحه آرا و طراح جلد: عادل کریمی نیا

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۶

(تمامی حقوق محفوظ است)

فایل صوتی نوحه ها در سایت هیات رزمندگان اسلام:

www.ehyat.com

زندگانه‌های مسرخ



گزیده اشعار محرم ۱۳۹۶

مدرسه عاشورا درس‌های بی‌شماری دارد؛ با گذشت چهارده قرن از این قیام پرشور، هرروز ابعاد تازه‌ای از آن آشکار می‌شود و تحلیل‌های تازه و گذشت ایام هرگز از عظمت آن نمی‌کاهد. ایستادن در برابر ظلم و ظالمان، دفاع از ساحت دین با جان و مال، نه‌راسیدن از تهدیدهای سپاه کفر، ضرورت رشد بینش مومنان، پاسداشت ارزش‌های الهی و انسانی، و اهتمام به اصل متریقی عبودیت و بندگی بخشی از پیام‌های عاشورا است. پیام‌ها و ارزش‌های عاشورایی با فطرت آدمی هماهنگ است و از این رو انسان به فطرت خدادادی آن را دوست می‌دارد و در برابر عظمت و شکوه آن سر تعظیم فر می‌آورد.

آنچه گفتیم ضرورت تلاش شاعران و مادحان اهلبیت علیه السلام را دوچندان می‌سازد. تلاش برای خلق مضامین عالی و دلکش با حفظ روحیه ارزشی و انقلابی، نظر داشت به عنصر حماسه و عزت طلبی و ایستادگی، ایجاد اتصال میان عاشورا و حوادث روز، بخشی از تکالیف شاعر امروز است که مقام معظم رهبری بارها و بارها در سال‌های اخیر بر آن تاکید فرموده‌اند.

تلاش این مجموعه شعر و نوحه آن بوده که رویکردهای حماسی، انقلابی و ارزشی را در نوسوده‌های شاعران معاصر نشان بدهند و همگان را به بهره‌گیری از شعر عاشورایی با نظرداشت به آموزه‌های اصیل و معرفتی آن دعوت کنند. پرروشن است که این مجموعه نیز همانند همه مجموعه‌های شعر، از خطا و ضعف‌های احتمالی مصون نیست که نقدهای راهشای خواننده‌های محترم آن می‌تواند به رشد آن در مجموعه‌های بعدی کمک کند.

از مسئولان و دس اندرکاران هیات محترم رزمندگان اسلام به ویژه سردار محترم نجات و سردار مداحی و حجت الاسلام و المسلمین سفیدی که همواره بر تولید اشعار و نوحه‌های انقلابی مطابق با رهنمودهای مقام معظم رهبری تاکید داشته‌اند و نیز از همه شاعران محترمی که این مجموعه به اشعار آنان مزین است کمال سپاس و امتنان را دارم.

به روح پرفتوح امام عظیم الشان انقلاب اسلامی و شهیدان دفاع مقدس و مدافع حرم درود می‌فرستم و ظهور سراسر نور امام عصر (عج) را از خداوند متعال خواستارم.

بمنه و کرمه

جواد محمد زمانی

ذی الحجه ۱۴۳۸





بخش اول اشعار عاشورایی

بگذر ز جسم و حرمت جان را نگاه دار
 دست از جهان بشوی و جهان را نگاه دار
 یک حرف کفر خرمن دین را دهد به باد
 کمتر سخن بگوی و زبان را نگاه دار
 ای تاخته به جانب دوزخ تمام عمر
 یک دم به خود بیاو و عنان را نگاه دار
 دین را اساس و پایه به جز حب و بغض نیست
 در سینه این دو گنج نهان را نگاه دار
 گنجی به پای گنج قناعت نمی‌رسد
 تا بی‌نیاز سازدت آن را نگاه دار
 تا پی بری به قدر گل و باغ و باغبان
 فصل بهار یاد خزان را نگاه دار
 تو از تبار دیو نه ای از فرشته ای
 از اصل خویش نام و نشان را نگاه دار
 خواهی که از تو پیر و جوان گیرد احترام
 خود احترام پیر و جوان را نگاه دار
 وقت گنه امام زمان بر تو ناظر است
 پس حرمت امام زمان را نگاه دار
 «میثم» به یاد سودو زیان حساب حشر
 اینجا حساب سود و زیان را نگاه دار

غلامرضا سازگار





یادش به خیر دست دعایی که داشتم
تسبیح و جانماز و خدایی که داشتم
دل نه، کویر زخمی فریاد بود و عشق
یادش به خیر کرب و بلایی که داشتم
ای دل به یاد بخت سپیدی که داشتی
می پیچمت به شال عزایی که داشتم
دست مرا بگیر و بلندم کن ای غزل
یک لحظه باش جای عصایی که داشتم
ای آسمان دریچه‌ی نوری به من ببخش
امشب به یاد پنجره‌هایی که داشتم
این جاده‌ها کدام به آن خسته می‌رسند
مادر کجاست قبله‌نمایی که داشتم؟
دادم تو را به خسته‌ترین عابر زمین
مثل سمند نعل طلایی که داشتم

سعید بیابانکی

با این شتاب، می‌روی از خود کجا عزیز؟!
 غافل ز خویش در سفر لحظه‌ها، عزیز!
 افتاده باز هم تب دنیا به جان تو
 آری شدی به بوی بلا، مبتلا عزیز!
 می‌بینمت که بار دگر پرسه می‌زنی
 در کوچه‌های غفلت دنیا! چرا عزیز؟
 تقویم روزهای دلت پر ز خالی است
 خط می‌کشی به زندگی لحظه‌ها، عزیز!
 روز و شبت مرور دو حرف است: آب و نان!
 کی می‌شوی ز غصه‌ی بودن رها، عزیز!
 دنیا تمام وقت دلت را گرفته است
 دنیا گرفته از تو تمام تو را، عزیز!
 آبی نمی‌دهی به دلت از زلال عشق
 قلبت ترک ترک شده و بینوا، عزیز!
 خیلی بد است حال دلت در غیاب عشق
 عاشق نمی‌شوی که بگیرد شفا، عزیز!
 ای بی‌خیال! حال دلت را بیا پرس
 دستی بکش تو بر سر قلبت، بیا عزیز!
 یک شب تو دل شکسته بیا در حضور دوست
 یک شب تو دلشکسته بگو «ربنا»، عزیز!
 اَدْعُونِی اَسْتَجِبْ لِّکُمْ، آری، بگو «بلی»
 امشب بیا به خلوت سبز خدا، عزیز!
 بوی تب «اِذَا وَقَعَتْ...» می‌وزد به خاک
 آماده شو برای شب ابتلا، عزیز!
 «مَا الْقَارِعَةُ...»، نوای «اِذَا زُلْزِلَتْ...» شنو
 عبرت بچین ز زلزله‌ی این صدا، عزیز!
 مویت سپید گشت و دلت از گنه، سیاه
 از سیب سرخ توبه نخوردی چرا، عزیز؟!
 روزی بلند می‌شوی از خواب و ناگهان





زُل می‌زند کسی به نگاه شما، عزیز!
لطفا شما...؟! منم، ملک الموت، پیک مرگ
دنیا تمام گشته قسم بر خدا، عزیز!
پرونده‌ی تو بسته شد و فرصت تمام
لطفا بدون عذر و بهانه، بیا عزیز!
اما... ولی... به روی زمین مانده کار من
دیگر نمانده فرصت چون و چرا، عزیز!
فردا که می‌رود همه‌ی پرده‌ها کنار
شیطان و یا فرشته... کدامی شما، عزیز؟!

رضا اسماعیلی

آری همین امروز و فردا باز می‌گردیم
 ما اهل آن جاییم از این جا باز می‌گردیم
 با پای خود سر در نیاوردیم از این اطراف
 با پای خود یک روز اما باز می‌گردیم
 چون ابرها صحرا به صحرا برد ما را باد
 چون رودها صحرا به صحرا باز می‌گردیم
 این زندگی مکثی‌ست ما بین دو تا سجده
 استغفراللهی بگو، ما باز می‌گردیم
 بین جماعت هم نماز ما فرادا بود
 عمری‌ست تنهایییم و تنها باز می‌گردیم (۱)
 ما عاقبت «انا الیه راجعون» بر لب
 از کوچه بن بست دنیا باز می‌گردیم

محمد مهدی سیار





خو کرده‌ام به لطف تو و مهربانی‌ات
دلبسته‌ام به رحمت آنی به آنی‌ات
نفرین به من که از درِ تو رو کنم به خلق
یا گم کنم مسیر تو را و نشانی‌ات
هم از عذاب آتش قهر تو مُضطرم
هم دلخوشم به موهبتِ آسمانی‌ات
ذکر تو حال و روز مرا خوب می‌کند
سرместم از هوای خوش ناگهانی‌ات
از روزهای پیش پشیمان تر آمدم
تا زُل زنم درآینه‌ی مهربانی‌ات
این است جایگاه همان عاشقی که هست
همواره سرخوش از نفحات نهانی‌ات
این است جایگاه همان دل که سال‌هاست
غرق است در نهایتی از بی‌کرانی‌ات...
حتی اگر برای ابد دوزخی شوم
من زنده‌ام به یاد غم جاودانی‌ات

مریم سقلاطونی

به زیر نم نم باران شقایقی مانده است
 کنار پنجره گلدان عاشقی مانده است
 میان چشم نمانده است قطره‌ی اشکی
 ولی میان گلو بغض و هق هقی مانده است
 برای من که در این ورطه دست و پا زده‌ام
 نه ساحلی، نه توانی، نه قایقی مانده است
 فضا فضای غم انگیز عصر پایانی است
 و پشت این در وامانده عاشقی مانده است
 مرا دلی است که از ظلمتش گریزانم
 «اذا تنفس» من، صبح صادقی مانده است؟!
 غروب می‌رسد از راه و عید پشت در است
 برای دیدن رویش دقایقی مانده است
 به شاه بیت غزل می‌رسم در این پایان
 قسم به شعر که قرآن ناطقی مانده است

رضا خورشیدی فر





اگرچه در شب دلتنگی من صبح آهی نیست
ولی تا کوچه‌های شرقی «العفو» راهی نیست
مرا اشراق رویت کافی است ای نور قدوسی!
که فیض دیگران - چون شمع - گاهی هست گاهی نیست
برای آن کسی که «لای شب بوها» تو را می‌جست،
به غیر از متن خوشبوی شقایق جان پناهی نیست
نظر بازی نباشد در مرام عاشقان، هیهات!
که چشمم بی‌تماشای تو در بند نگاهی نیست
کجا باید تو را پیدا کنم؟ هر جا که آهی هست
کجا باید تو را پیدا کنم؟ هر جا که راهی نیست

طیبه عباسی

دلم شکسته‌ی سنگ ملامت است خدایا
 به روی شانه من بار تهمت است خدایا
 گل محمدی‌ام من سلامم و صلواتم*
 به جامه‌ام همه عطر نبوت است خدایا
 ندای دائم تهلیلیم و در آینه‌ی من
 حدیث لا، همه الای وحدت است خدایا
 عدم، اگرچه به دنیا کشانده زیستنم را
 وجود من نگران قیامت است خدایا
 نه نفس مطمئن‌ی دارم و نه جرئت رجعت
 تمام دار و ندارم محبت است خدایا
 مرا رها مکن و ارجعی بگو که اسیرم
 مرا بخوان که جدایی مصیبت است خدایا
 گدای راز الستم فقیر ذات تو هستم
 همین که جز تو ندارم غنیمت است خدایا
 من از عشیره‌ی عشق محمدم، به هوایش
 شهید اگر نشوم کفر نعمت است خدایا

میلاذ عرفان پور





دل نیست این که دارم گنجینه غم توست
بیگانه باد با غیر این دل که محرم توست
ورد زبانم امسال ذکر مصیبت بود
امسال عالم من در فکر عالم توست
تصویر کربلایت جاریست در سرشکم
تا زنده‌ام نگاهم کانون ماتم توست
خون تو تا قیامت می‌جوشد از دل خاک
سرسبز خاک این دشت از خون خرم توست
سرشار کرد خونت امسال تشنگی را
این کربلای تفته سیراب از دم توست
یا رب! سر حسین است بر روی نیزه آیا؟
یا سر آفرینش یا اسم اعظم توست؟
بگذار تا بگردم دور تو کعبه من!
ذی‌الحجه من امسال ماه محرم توست

مرتضی امیری / سفندقه

حال و هوای کوچه، غم آلود و درهم است
 پرچم به اهتزاز درآمد، محرم است
 می‌گرید آسمان و زمین، در محرم است
 طوفانی از حماسه به پا می‌کند غمت
 ابلاغ می‌کنند به یاران، سلام تو
 قد می‌کشند باز علم‌ها، به نام تو
 هر جا که نام توست، مکان فرشته است
 بر هر کتیبه‌ای که ببینی، نوشته است
 «باز این چه شورش است که در خلق عالم است
 باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است»
 باید در این حسینیّه، از خود سفر کنیم
 باید در این مقام، شبی را سحر کنیم
 با کاروان گریه، مسافر شدم تو را
 امشب در این حسینیّه زائر شدم تو را
 تا گفتم «السلام علیکم» دلم شکست
 نام حسین، بند دلم را، ز هم گسست
 دیدم که ابرهای جهان، گریه می‌کنند
 در ماتمت زمین و زمان، گریه می‌کنند
 دیدم «عزای اشرف اولاد آدم است»
 دیدم «سر ملائکه بر زانوی غم است»
 رفتم که شرح عصمت «ثار اللّهی» کنم
 چیزی نمانده بود که قالب تهی کنم
 خورشید رنگ و بوی تغیر گرفته بود
 تنگ غروب بود و فلک گر گرفته بود
 ای تشنه‌کام! بود و نبود تو را چه شد؟
 سقّای یاس‌های کبود تو را چه شد؟
 بر اوج نيزه‌ها، کلمات تو جاری است
 این قصّه، قصّه تیر و استواری است
 ای اسم اعظمت به زبانم، علی الدوام





ما جاء غير اسمك في منتهى الكلام
آيين من تویی، که تویی دین راستین
بل ما وجدت غیرک فی قلبی الحزین
آن بحر پر خروش، دگر بی خروش بود
خورشید تکه تکه زینب، خموش بود

عباس شاه زیدی

شکر خدا که نور ولایت به ما رسید
 الطاف خاندان کرامت به ما رسید
 وقتی برای خون خدا نوحه خوان شدیم
 بالاترین مقام عبادت به ما رسید
 اسلام را محرم او زنده کرده است
 این نکته هم ز پیر طریقت به ما رسید
 روز ازل که موسم تقسیم رزق بود
 از آن میانه، ذکر مصیبت به ما رسید
 اشکی چکید و این دل تیره شفا گرفت
 تا قطره ای ز زمزم تربت به ما رسید
 ذکر لبان ما صف محشر بود: حسین
 بعد از هزار سال که نوبت به ما رسید
 ما نوکران فاطمه ایم و عجب مدار
 روزی اگر مقام شفاعت به ما رسید
 مستیم ما ز باده «احلی من العسل»
 اینگونه شد که شهد شهادت به ما رسید
 از ناله یتیم حسن زیر سم اسب
 راز وفا و عزت و غیرت به ما رسید

عباس/حمادی





تپشهای دلم شوری برای گریه می‌خواهد
تو را با اشک اما ماورای گریه می‌خواهد
نمیدانم چرا بعد از نماز صبح چشمانم
سلامم را به تو در لابلای گریه می‌خواهد
و هر روز از نسیم آهسته میگیرم سراغت را
دلم وقتی که میگیرد هوای گریه می‌خواهد
زبان روضه‌هایم بسته میماند، همین بهتر
و الا هر مصیبت‌های‌های گریه می‌خواهد

کسی در گوشه هیات ضریحت را بغل کرده
و در تاریکی از تو روشنای گریه میخ واهد
سرم گرم زیارت شد، دلم محو ضریح تو
نگاهم رو به شش گوشه، صدای گریه می‌آید...

محمد غفاری

باز باران است، باران حسین بن علی
 عاشقان جان شما، جان حسین بن علی
 خواه بر بالای زین و خواه در میدان مین
 جان اگر جان است قربان حسین بن علی
 شمرها آغوش وا کردند، اما باک نیست
 وعده‌ی ما دور میدان حسین بن علی...
 در همین عصر بلا پیچیده عطر کربلا
 عطر باران عطر قرآن حسین بن علی
 هر کجای خاک من بوی شهادت می‌دهد
 عشقم ایران است، ایران حسین بن علی
 دست بالا کن بگو این بار با صوتی جلی
 دست‌های ما به دامن حسین بن علی

ناصر حامدی





لبخند خدا بسته به لبخند حسین است
پس باش پی آنچه خوشایند حسین است
تعریف من از «عشق» همان بود که گفتم
در بند کسی باش که در بند حسین است
در معرکه از سنگدلان حرّ بتراشد
این ویژگی چشم هنرمند حسین است
شیرین تر از این شور ندیدیم همه‌ی عمر
شوری که خدا در دلم افکنده حسین است
آهنگ خوش و رقص خوش و بوی خوش اصلاً
طبل و علم و پرچم و اسفند حسین است
بی روضه‌ی او حال خوشی نیست...، اگر هست
از حال گذشتیم که آینده حسین است
از بس که علی نام قشنگیست عجب نیست
این نام اگر روی سه فرزند حسین است
در جنگ سرافکنده نبودیم و نگردیم
چون بر سرمان یکسره سربند حسین است
پس باش پی آنچه خوشایند دل اوست
لبخند خدا بسته به لبخند «حسین» است

محسن کاویانی

با اینکه روزی داشتی کاشانه در این شهر
 اینجا نیا، دیگر نداری خانه در این شهر...
 یادم می‌آید تا کجاها کیسه‌ای نان را
 می‌برد آن شب‌ها علی بر شانه در این شهر
 وقتی تمام مردمانش عاقل‌اند ای عشق!
 پیدا نخواهی کرد یک دیوانه در این شهر
 آواره، گشتم کوچه‌ها را یک یک اما نیست
 جز طوعه هرگز قاصدی مردانه در این شهر
 هر کس که روزی نامه یاری برایت داد
 شد نیزه‌دار لشکر بیگانه در این شهر
 دورت بگردم! بادهای شام آوردند
 انگار با خود قحطی پروانه در این شهر
 این نامه از مسلم به دست می‌رسد اما
 کشتند او را ناجوانمردانه در این شهر

/عظم سعادتمند





سلام ما به حسین و سفیر عطشانش
که در اطاعت جانان، گذشت از جانش
به آن غریب‌ترین سربه‌دار وادی عشق
به «مسلم بن عقیل» و دو نور چشمانش
به عزم شب شکن و همت علی‌وارش
به صبر و قوت قلب و شکوه ایمانش...
میان معرکه، چون کوه محکم و نستوه
ستاده در برِ اهریمنان به کف جانش
تمام شهر پر از دشمن است و می‌بارد
نفاق و فتنه ز بارو و بام و ایوانش
در آستان مُحَرَّم، به خاک و خون غلتید
منای کوفه ببینید و عید قربانش
طلایه‌دار بزرگ قیام عاشورا
فدای نهضت سرخِ حسین شد، جانش

حسین شمسایی

شانه‌های زخمی‌اش را هیچ‌کس باور نداشت
 بار غربت را کسی از روی دوشش بر نداشت
 در نگاهش کوفه کوفه غربت و دلواپسی
 عابر دلخسته جز تنه‌آیش باور نداشت
 بام‌های خانه‌های مردم بیعت‌فروش
 وقت استقبال از او جز سنگ و خاکستر نداشت
 می‌چکید از مشک‌هاشان جرعه‌جرعه تشنگی
 نخل‌هاشان میوه‌ای جز نیزه و خنجر نداشت
 سنگ‌ها کمتر به پیشانی او پا می‌زدند
 نسبتی نزدیک اگر با حضرت حیدر نداشت
 روی گلگون و لبی پر خون و چشمانی کبود
 سرنوشتی بین نامردان از این بهتر نداشت
 سر سپردن در مسیر سربلندی سیره‌اش
 جز شهادت آرزوی دیگری در سر نداشت

دخترش با دیدن بازارهای کوفه گفت
 خوب شد بابای من در دست انگشتر نداشت

یوسف رحیمی





برای زندگی سرخ، کربلا کافی ست
 برای لاله شدن، فهم لاله‌ها کافی ست
 ندای «هل من...» سالار کربلا آمد
 برای گفتن لبیک، این ندا کافی ست
 میان ماندن و رفتن، دچار تردیدی
 مکن به غفلت و تردید اقتدا، کافی ست
 نه با حسین و نه با لشکر یزیدی تو!
 زلال و آینه گون شو، دگر ریا کافی ست
 قسم مخور که تو بیعت نموده ای با عشق
 بیا به کرب و بلا، حرف و ادعا کافی ست
 بیا به مسلخ عشق و به خون وضو کن سرخ
 همین برای محک خوردن شما، کافی ست
 مکن تو چون و چرا در طریق جانبازی
 سر بریده بیاور، مگو چرا، کافی ست
 به قول کرب و بلا: «خون همیشه پیروز است»
 به روز واقعه، شمشیر خون، تو را کافی ست
 مگو که پای تو لنگ ست و کربلا دور است!
 مگو برای خدا، این بهانه ها، کافی ست
 برای لاله شدن، شرط عقل لازم نیست
 برای لاله شدن، عاشقی، تو را کافی ست
 شهید راه خدا را چه حاجتی جز دوست؟
 خدا برای شهیدان، فقط خدا کافی ست
 حسین و کرب و بلا، زرد و سرخ و دیگر هیچ
 حسین و کرب و بلا... شرح ماجرا کافی ست
 برای آن که شهیدی شوی تو هم یک روز
 بخوان نماز شهادت، بگو «بلی»، کافی ست

رضا اسماعیلی

حرفی نمانده دوستان و دشمنان را
 پر کرده است از نام خود گوش جهان را
 فرمود اگر بی‌دین شدید آزاده باشید
 با این سخن دربند کرد آزادگان را
 یک جو هم از ری زیر دندانش نرفته
 هر کس به دین داخل کند سود و زیان را
 در این میان تنها یکی در نقش حر شد
 تا دلنشین تر کرده باشد داستان را
 هرچند دیر اما خدا را شکر فهمید
 در لحظه آخر جواب امتحان را
 شاید نسیم چادر زهرا به او خورد
 شاید نشانی داشت قبر بی‌نشان را
 روزی یزیدی بود حر، حالا حسینی ست
 یعنی نمی‌شد داشت هم این را هم آن را

دیگر نمانده طاقتی در جان ارباب
 با این که گرما برده بود از او توان را-
 فرمود اگر بی‌دین شدید آزاده باشید
 حرفی نمانده دوستان و دشمنان را

محمد صادق میرصالحیان





در آن سپیده دم از بس که روسپید شدی
 میان وسعتی از لاله، ناپدید شدی
 کدام نافله گسترده کرد چشمت را
 که در سماع چو شبلی وبایزد شدی
 چه روح شبرده ای داشتی نخست، ولی
 امام آینه‌ها راشبی مرید شدی
 قلندرانه از آن شوره‌زار برگشتی
 پر از شمیم شکفتن، پراز نوید شدی
 به یک اشاره سبکروح، مثل چشمه زلال
 به یک اشاره، شبیه هلال عید شدی
 به یک اشاره رسیدی به صبح عاشورا
 به یک اشاره، رها از شب یزید شدی
 در آن سپیده که باران تیر سهم تو بود
 به نام دوست، شقایق ترین شهید شدی

محمد حسین/انصاری نثر/د

روح بزرگش دمیده‌ست جان در تن کوچک من
 سرگرم گفت و شنود است او با من کوچک من
 وقتی که شب‌های تارم در آرزوی سپیده‌ست
 خورشید او می‌تراود از روزن کوچک من
 یک لحظه از من جدا نیست بابای خوبم، ببینید
 دستان خود حلقه کرده‌ست بر گردن کوچک من
 می‌خواستم از یتیمی، از غربت خود بنالم
 دیدم سر خود نهاده‌ست بر دامن کوچک من...
 در این خزان محبت، دارم دلی داغ‌پرور
 هفتاد و دو لاله رُسته از گلشن کوچک من
 از کربلا تا مدینه گل‌فرش داغ دل ماست
 با ردّ پایی که مانده‌ست از دشمن کوچک من
 دنیا چه بی‌اعتبار است در پیش چشمی که دیده‌ست
 دارالامان جهان را در مأمن کوچک من
 آنان که بر سینه دارند داغ سفر کرده‌ای را
 شاخه گلی می‌گذارند بر مدفن کوچک من

محمد علی مجاهدی





دوباره بوی خوش مشک ناب می‌آید
شمیم توست که با آب و تاب می‌آید
به صبح دولت من آسمان خورد غبطه
که نیمه‌شب به برم آفتاب می‌آید
نسیم شام نگشته اگر به دور سرت
چرا به سوی خرابه، خراب می‌آید؟
هنوز در غم بی‌آبی لب تو بین
که چشمه‌چشمه ز چشمانم آب می‌آید
قرار بود که در خواب بینمت ورنه
«شب وصال به چشم که خواب می‌آید؟»
جز این که شویمت از اشک خویش، ای گل من!
دگر چه کار ز دست گلاب می‌آید؟
هر آن که دید سرت را میان دستم گفت:
چقدر عکس تو امشب به قاب می‌آید
رسید اگر به اجابت تعجبی نکنم
دعای خسته‌دلان مستجاب می‌آید

جواد هاشمی

ابرِ مستی تیره گون شد باز بی حد گریه کرد
 با غمت گاهی نباید ساخت، باید گریه کرد
 امتحان کردم ببینم سنگ می فهمد تو را
 از تو گفتم با دلم، کوتاه آمد؛ گریه کرد
 ای که از بوی طعام خانه‌ها خوابت نبرد
 مادرم نذر تو را هر وقت هم زد گریه کرد
 با تمام این اسیران فرق داری، قصه چیست؟
 هر کسی آمد به احوالت بخندد گریه کرد
 از سر ایمان به داغِ گاه می گویم به خویش
 شاید آن شب «زجر» هم وقتی تو را زد گریه کرد
 وقت غسلت هم به زخم تو نمک پاشیده شد
 آن زن غساله هم اشکش درآمد، گریه کرد

کاظم بهمنی





بردن نام تو هر چند خطر داشت پدر
 دخترت عشق تو را مد نظر داشت پدر
 ذره ای ترس به دل راه ندادم زیرا
 دخترت مثل علمدار جگر داشت پدر
 عمه نگذاشت که اطفال تو سیلی بخورند
 قافله در همه راه سپر داشت پدر
 چوب زد بر لب تو تا که مرا زجر دهد
 این یزید از دل من خوب خبر داشت پدر
 آنقدر زیر لبم ذکر خدا را گفتم
 تا که دست از سر لب‌های تو برداشت پدر
 غنچه ای بودم و از ساقه شکستند مرا
 ضربه دست عدو حکم تبر داشت پدر
 بهترین وقت ملاقات خدا نیمه شب است
 دخترت وقت سحر قصد سفر داشت پدر

علی ذو/القدر

دوش وقت سحر از یار خبر می آمد
 وندر آن ظلمت شب داشت پدر می آمد
 بی خود از خویش، دگر درد فراموش شد
 داشت از اوج فلک، قرص قمر می آمد
 چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
 آن شب قدر که با سوز جگر می آمد
 هاتف آن روز بدو مژده دیدار نمود
 که سری در پی او داشت به سر می آمد
 همت عمه و انفاس پدر شد و نه
 در همان کوچه دگر حوصله سر می آمد

علی لواسانی





درست مثل نفس های آخرت شده ام
به رسم زخم پدر جان برابرت شده ام
زمین چقدر برای من و تو دلگیر است
به نیزه پر زده چشمم کبوترت شده ام
قرار بود که با هم به آسمان برویم
اگر چه بال نداری، خودم پرت شده ام
به نیزه رفته ای و سایه ی سرم شده ای
خرابه آمده ای سایه ی سرت شده ام
کبودی رخ من ارثی است بابا جان
عجیب نیست اگر مثل مادرت شده ام
کمرشکن شده داغ تو روی دوش زمین
شکسته قامت من، مثل خواهرت شده ام
ستاره‌های تنم را یکی یکی بشمار
به رسم زخم پدر جان برابرت شده ام

حسین سنگری



سر می گذاشتیم به آن شانه ای که داشت
یک شهر بود در صف پیمانه ای که داشت
همواره باز بود در خانه ای که داشت
هرچند خانه بود برایش صف مصاف
جز او کدام امام زره بسته در طواف

اینک دلم به یاد برادر گرفته است
شاعر از او بخوان که دلم پر گرفته است
آن شعر را که قیمتِ دیگر گرفته است
شعری که چشم حضرت مادر گرفته است
"از تاب رفت و تشت طلب کرد و ناله کرد
و آن تشت را ز خون جگر باغ لاله کرد"

اینک برو که در دل تنگت قرار نیست
خورشید هم چنان که تویی آشکار نیست
راهی برای لشکر شب جز فرار نیست
پس چیست ابروانت اگر ذوالفقار نیست؟
مبهوت گام هاش، مقدس ترین ذوات
می رفت و رفتنش متشابه به محکمت

بغض عمو درون گلو بی صدا شکست
باران سنگ بود و سبو بی صدا شکست
او سنگ خورد سنگ، عمو بی صدا شکست
در ازدحام هلهله او... بی صدا شکست
این شعر ادامه داشت اگر گریه می گذاشت...

سید حمید رضا برقعی

قد کشیدی چه قدر مرد شدی در سختی
 مرد آن است که غالب بشود بر سختی
 از عسل شیرین تر لحظه‌ی آرامش توست
 شادی از این که رسیده‌ست به آخر سختی
 هر چه زد زخم زبان تیغ صبوری کردی
 که نشانم بدهی چون پدرت سرسختی
 تیر... شمشیر... سم اسب... تو می‌خندی باز!
 تلخ کامت نکند دغدغه‌ی هر سختی
 زد نمک داغ تو بر داغ غریبی حسن
 می‌کشم از غم داغت دو برابر سختی
 هر کسی گشت سبک‌بارتر این وادی را
 می‌برد بیش تر آسایش و کم تر سختی!
 **

نسل در نسل همین قسمت موروثی ماست
 سهم دنیا شده بر آل پیمبر سختی

امیر اکبرزاده





خیز که شمشیر تو غلاف ندارد
جز هوس رزم در مصاف ندارد
شهر جنون نیست غیر دامن صحرا
مسجد این شهر، اعتکاف ندارد!
گرم ستیزند عقل و عشق، ولیکن
عقل تو با عشق اختلاف ندارد
عارف واصل! بگو حقیقت عرفان
قصه عنقا و کوه قاف ندارد!
مرد، هوای غبار معرکه دارد
مرد، هوای هوای صاف ندارد
یوسف جانت کجا و چشم خریدار؟!
پیش تو حتی کسی کلاف ندارد!
رو به منای روی حقیقت مشعر
حج دلبران مگر طواف ندارد؟!
با لب تیری ز مرگ بوسه گرفتی
عشق تو آری حد کفاف ندارد!

جواد محمد زمانی

از حرم طفل رباب تازه ای برخاسته
 شال بسته با نقاب تازه ای برخاسته
 گرچه افتادند روی خاک‌ها خورشیدها
 تازه مغرب، آفتاب تازه ای برخاسته
 باد دارد از مسیر چشم‌هایش می‌وزد
 لاجرم بوی شراب تازه ای برخاسته
 بیشتر شد تشنگی‌ها، او خودش آب است، آب
 پیش پایش آب آب تازه ای برخاسته...
 آن همه لبیک گفتن یک طرف این یک طرف
 پرسش ما را جواب تازه ای برخاسته...

علی اکبر لطیفیان





مگر که گریه کند چاه زمزمی دیگر
که خشک مانده لب ذبیح اعظمی دیگر
امید، مشک عمو بود و هر کسی می‌گفت
رباب گریه نکن صبر کن کمی دیگر...
عمود خیمه رطب‌های تازه می‌ریزد
اگر اراده کند باز مریمی دیگر
ولی رباب که سرگرم ذکر یا رب بود
غمی نداشت بخواهد خدا غمی دیگر
دل از تمامی عالم برید و با لبخند
روانه کرد علی را به عالمی دیگر
رباب آب شد اما علی که آب نخواست
سه جرعه آمد و نوشید مرهمی دیگر
دو دست خالی خود را تکان تکان می‌داد
که جز خیال علی نیست همدمی دیگر

محمد مهملی خانمحملی

آسمان تشنه، اشک‌ها جاری
چشم‌ها شور و زخم‌ها کاری
در میان دو رود سرگردان
ماهی تشنه در بغل داری
دست و پا می‌زند نگاه فرات
آه باران، چرا نمی‌باری؟!
کودکی تشنه باشد اما تو
دست را روی دست بگذاری؟!
تشنگی، دلهره، پریشانی
یک زن و این همه گرفتاری
به فدای دل پریشان
این تویی که در اوج ناچاری
می‌روی مثل مادر موسی
کودکت را به نیل بسپاری
دل به دریا زده است چشمانت
می‌کنی باز آبروداری
آه بانو، چقدر دشوار است
در خودت گریه را نگهداری
"آیت الکرسی" است روی لب
در دلت حرف‌های بسیاری

...
"وَمِنَ الْمَاءِ كُلُّ شَيْءٍ حَيٍّ"
که حسین است زندگی... آری

حسین غلامی





ای که بر روشنای چهره‌ی خود نور پیغمبر سحر داری
نوری از آفتاب روشن‌تر رویی از ماه خوب‌تر داری
تو کدامین گلی که دیدن تو صلواتی محمدی دارد
چقدر بر بهشت چهره‌ی خود رنگ و بوی پیامبر داری
هجرت از مدینه شد آغاز کربلا شاهد سلوک تو بود
کوفه چون شام ماند میهوت تا کجاها سر سفر داری
باوری سرخ بود و جاری شد «وَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ» از لب تو
چه غرور آفرین و بشکوه است مقصدی که تو در نظر داری
با لب تشنه بودی و می‌سوخت در تف کربلا پر جبریل
وقت معراج شد چه معراجی، ای که از زخم بال و پر داری
از میان تمام اهل جهان عرش پایین پا نصیب تو شد
عشق می‌داند و جنون که چقدر شوق پابوسی پدر داری
شوق پابوسی تو را داریم حسرت آن ضریح شش‌گوشه
گوشه‌چشمی، عنایتی، لطفی، تو که از حال ما خبر داری
در مدیح تو از مدایح تو یا علی هر چه بیشتر گفتیم
با نگاهی پر از عطش دیدیم حُسن ناگفته بیشتر داری

سید محمدجواد شرافت

آتش انداخت آخرِ مجلس هر کسی اسمِ دلبر آورده
 پَنشین تازه اولِ کار است روضه خوان رفته ساغر آورده
 هر که مجنون تر است بسمِ الله هر کسی بهتر است بسمِ الله
 پسر ماه پاره ی لیلی پدرِ عشق را در آورده
 به کلاغان کوفه بنویسید سرو همامان زیادتُر شده اند
 به تبر دارها خبر بدهید باغِ بالا صنوبر آورده
 این که افتاده است هابیل است نینوا نیست این خودِ نیل است
 باید ایمان بیاوری به حسین (ع) که دوباره پیمبر آورده
 گاه مرغ هوا پرست شدیم گاه ماهی شدیم و مست شدیم
 سرِ بر روی نیزه قرآن خوان، دلِ در خون شناور آورده
 بعد تو خاک بر سرِ دنیا بعد تو خاک بر سرِ دنیا
 بعد تو خاک بر سرِ دنیا که سرِ نیزه ها سر آورده

آرش پورعلیزاده





مانند برگ از روی تن‌ها سر بینداز
هول و هراسی بر دل لشگر بینداز
تحت الحنک کن بر بلندای عقابت
ما را به یاد روی پیغمبر بینداز
شق القمر کن، مرد ردالشمسها باش
خورشید را بردار و آنسو تر بینداز
ای شیر مرد کربلا با نام حیدر
نسل تمام گرگها را بر بینداز
تا از عقیق سرخ این میخانه مستی
امواجی از خون بر کف ساغر بینداز
ای ساحل آرام طوفان سهمگین است
ای کشتی طوفان زده لنگر بینداز
هرشب برایت شعرهای تازه دارم
گاهی نگاهی هم به این دفتر بینداز

فاطمه هامون زارد

رُخْش سبزه‌ست و مویش مشکى و لب: قرمز اُخرا
 کَانَ المصطفی قد عَادَ یولَد مَرَّةً أُخْری
 یَقین روح محمد رفته در جسمِ علی اکبر
 اگر ما می‌پذیرفتیم مفهوم تناسخ را
 پدر دست دعا برداشته بر جانبِ ایزد
 که اللهم بارکنی به واجعله لى ذُخْرا
 اگر می‌بود بحر ساوه، می‌خشکید بهر او
 که در قنداقه‌اش دارد دو صد خورشیدِ فرخ را
 هزاران خسرو و فرهاد و یوسف، می‌شود مجنون
 همینکه زادهٔ لیلا هویدا می‌کند رخ را
 سپاهِ شمرِ کافر کیش، مات جلوه‌ی حُسنش
 سوار اسبِ خود، وقتی نمایان می‌کند رخ را
 به جُرمِ چهره‌اش شد کشته یا آوازه اسمش؟
 نمی‌فهمیم علت را ... نمی‌یابیم پاسخ را
 عطش، آتش شد اما با لب بابا گلستان شد
 چنانکه آتش نمرود، ابراهیم تارخ را

محسن رضوانی





نه کسی دیده دلی بی سر و سامان تر از این
نه شنیده ست کسی دیده‌ی گریان تر از این
دیده‌ی ابری یعقوب و دل سوخته اش
نه بیابان تر از این بوده، نه باران تر از این
ای جگرگوشه چنان بی تو خرابیم که دلی
نیست خونین جگر اینگونه و ویران تر از این
«زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم»
مپسندم که شوم بی تو پریشان تر از این
تو اذان گفتی و در یاد ندارد جنگی
که سپرها شده باشند هراسان تر از این
هیچ کس چون تو نرفته ست با شوق
جانب مرگ خودش با لب خندان تر از این
بی تو از حال دل سوخته ام پرسیدم
خیمه‌ی شعله وری گفت: که سوزان تر از این
تکه‌های دل من ریخته هر سو در این دشت
چه کسی دیده کجا داغ فراوان تر از این؟

سیده تکتیم حسینی

رخس چه صبح ملیحی لبش چه آب حیاتی
 علی اکبر لیللاست به چه شاخه نباتی
 بدون چشمه‌ی لعلش نبود در همه هستی
 نه چشمه‌ای نه فغانی نه دجله‌ای نه فراتی
 دمیده بر سردنیا چه آفتاب بلندی
 رسیده در شب لایلا چه ماه بابرکاتی
 قدش چه سرو بلندی چه گیسویی چه کمندی
 چه مرتضی سکنتی چه مصطفی وجناتی
 چه دلبری چه دلیری چه بی‌مثال و نظیری
 چه یوسفی چه عزیزی چه ماورای صفاتی
 حواس قافله رفته است در صدای اذانش
 هلا چه حی علایی چه عجلوا بصلاتی
 حسین با پسرش رد شدند از غزل من
 پسر چه ماه جمیلی پدر چه باب نجاتی
 چه روزها که به لایلا گذشت و رفتی و می‌گفت
 (مضی الزمان و قلبی يقول انک آتی)

عباس شاهزیدی





قلم از جای خود برخیز اگر داری توانش را
وضو از خون کن و بنویس شرح داستان‌ش را
پر از حرف‌ست چشم مست آن مجنون لیلا زاد!
دریغا! چشم من هرگز نمیفهمد زبانش را
اگر داغی‌ست بر دل یوسف و داوود را این ست :
که رویش را ندید آن و که نشنید این اذانش را
امام کعبه وقتی دید، دشت از دشنه لبریز ست
به قربانگاه خواند اول رسول مهربانش را
چه آغوش‌ست یا رب! ساحل امن شهادت را
که مثل موج دریا، داده است از کف عنانش را
چنان از یاد برده هستی خود را که می‌بخشد
به هر تیغی که سمت او می‌آید باز جانش را!
بریزد خاک بر فرق سر دنیا که حق دارد
هر آن پیری که در خون خفته می‌بیند جوانش را
عبایی که جهان را زیر بال خویش می‌گیرد
به تنگ آمد که باز آرد به خیمه دودمانش را

در این اقلیم می‌خوانند لیلاهای دل‌داده
به گوش گاهواره عاشقانه داستان‌ش را
به جبهه می‌فرستد شیر مردش را همان مادر
که در تابوت خواهد دید مشتی استخوانش را

سید محمد جواد میرصفی

نه در توصیف شاعرها نه در آواز عشاقی
 تو افزون تر از اندیشه فراوان تر از اغراقی
 وفاداری و شیدایی علمداری و سقایی
 ندارند این صفت‌ها جز تو دیگر هیچ مصداقی
 به خوبی تو حتی معترف بودند بدخواهان
 یزید آنجا که می‌گوید الایا ایها الساقی
 تمام کودکان معراج را توصیف می‌کردند
 مگر پیداست از بالای دوش تو چه آفاقی
 چنان رفتی که حتی سایه ات از رفتنت جا ماند
 رکاب از هم گسست از بس برای مرگ مشتاقی
 فرار از تو فراری می‌شود در عرصه میدان
 چنان رفتی که بعد از آن بخواندند هوالباقی
 بدون دست می‌آیی و از دستت گریزانند
 پراز زخمی هنوز اما برای جنگ قبراقی
 به سوی خیمه‌ها یا (عدتی فی شدتی) برگرد
 که تو بی‌مشک سقایی که تو بی‌دست رزاقی
 شنیدم بغض بی‌گریه به آتش می‌کشد جان را
 بماند باقی روضه درون سینه‌ام باقی

سید حمید رضا برقعی





لب تشنه رفته آب به اینجا بیاورد
یک مشک از فرات تماشا بیاورد
ای نخلهای حوصله طاقت بیاورید
عباس رفته است که دریا بیاورد
با آب از لبان عطشناک غنچه گفت
شاید فرات را به تقلا بیاورد
عمه چقدر دیر... چه شد پس عمویمان؟
عمه چقدر صبر کنم تا بیاورد؟
ترسم که هیچوقت نیاید امیر عشق
خورشید سر به دامن صحرا بیاورد
ای باغبان مرثیه وقتی تو نیستی
داغ عطش چه بر سر گلها بیاورد
پاشیده‌ام نگاه به آنسوی نخلها
تا نکهتی از آن گل زیبا بیاورد
عباس دیر کرده میادا که رفته است
اشک فرشتگان خدا را بیاورد
دیگر عطش نه... آب نمیخواهم عمه جان
عمه بگو... بگو کسی او را بیاورد
اصغر صبور باش و مسوزان دل مرا
رفته عمو برای تو دریا بیاورد

شبنم فرضی زاده

سلام می‌کنم به تو به ساحتی که داشتی
 به مشک تو به منصب سقایتی که داشتی
 اگرچه میرسد تبار ماه زادگان به ماه
 به آفتاب میرسد اصالتی که داشتی
 شفیع نشأتین چیست ؟ و دُخِر للحسین چیست ؟
 دو دست تو، دو دست با کفایتی که داشتی
 به زیر محشر جبین یسار داری و یمین
 عقب نشانده کفر را قیامتی که داشتی
 حدیثی از سبو بخوان و « إن قطعتموا » بخوان
 گواه داده کعبه بر فصاحتی که داشتی
 دلت اگر کباب شد به خاطر رباب شد
 برای مشک آب شد خجالتی که داشتی
 به سر رسید اگرچه تلخ قصه‌ی عطش ولی
 به سر رسید تلخ تر حکایتی که داشتی
 چه سروها که بعد ازین به هر بلد به هر زمین
 شکسته می‌شوند پای قامتی که داشتی

توحید سالچیان ناظر





مرا به شور رساندی، مرا تکان دادی
مسیح من! که به این روح مرده جان دادی
نه لقمه‌ی ملکوت و نه جرعه‌ی لاهوت
گرسنه بودم و تشنه، شراب و نان دادی
ثقیل بود امانت به شانه‌های زمین
ستون خیمه شدی، خاک را توان دادی
فرازهای فروزان به خاک بخشیدی
اشاره‌های درخشان به آسمان دادی
به موج خون تو وا شد دریچه‌های شهود
که اذن اوج گرفتن به هر اذان دادی
بهشت، بی تپش، آرام و رام می‌پژمرد
به خون تازه و روشن به او روان دادی
سفر، شریعه خونین رفتن و رفتن
به این طریقه به من راه را نشان دادی

قربان ولییی

امشب که محشری شده بر پا به کربلا
 ما را ببر دوباره خدایا به کربلا
 هر سوی دشت روضه‌ی سربسته ایست باز
 هر گوشه هیئتی است شگفتا به کربلا
 نی‌ها اگرچه لب به سخن باز کرده اند
 سربسته مانده قصه‌ی سرها به کربلا
 عطر مدینه می‌وزد از سمت علقمه
 گویا قدم گذاشته زهرا به کربلا
 نعش حبیب و حر و زهیر و وهب شود
 چون مصحف ورق شده فردا به کربلا
 فردا که شعله، آب رساند به خیمه‌ها
 خالیست جای حضرت سقا به کربلا
 فردا برای تشنگی طفل شیرخوار
 تیر سه شعبه‌ای ست مهیا به کربلا
 از تل زینیه چه پیداست قتلگاه
 آه از نگاه زینب کبری به کربلا
 فردا میان نیزه و شمشیر، خواهری
 گم می‌کند برادر خود را به کربلا
 دارند نعل تازه میارند، این چنین -
 با کشته‌ها کنند مدارا به کربلا

میلاذ عرفان پور





در خون تپیده آسمان در بین گودال
جان تمام کاروان در بین گودال
می دوخت سمت خیمه‌ها چشمان خود را
با پلک‌هایی نیمه جان در بین گودال
دار و ندار خواهری از دست می‌رفت
در ازدحامی بی‌امان در بین گودال
گرم طواف قبله‌ی آمال زینب
سر نیزه و سنگ و سنان در بین گودال
در موج خون گم کرده تنها هستی‌اش را
یک بانوی قامت کمان در بین گودال
سر می‌زد از سمت غروبی خون گرفته
خورشید زینب ناگهان در بین گودال
از آسمان نیزه‌ها معراج می‌رفت
تا بی‌کران تا لا مکان در بین گودال
نه سر، نه انگشتر، نه کهنه پیرهن، آه
آلاله، پرپر، بی‌نشان در بین گودال
انگشتر و انگشت با هم رفت از دست
در جستجوی ساربان در بین گودال
با بوسه‌های نعل‌های تازه آخر
تشییع شد خورشیدمان در بین گودال
در شعله‌های آفتاب داغ صحرا
مانده تنی بی‌سایه بان در بین گودال

یوسف رحیمی

ماه می گوید حساب امشب از هر شب جداست
 شاهدش دیوانگی در جزر و مد آبهاست
 با عطش وارد شوید! اینجا زمین علقمه است
 مجلس لب تشنگان حضرت سقا به پاست
 بی جهت این جمع بی پایان ما را نشمیرید
 جمع ما هر جور بشمارید هفتاد و دو تاست
 جای دنجی خواستی تا با خدا خلوت کنی
 این حسینه که گفته کمتر از غار حراست؟
 اشک را بگذار تا جاری شود شور افکند
 هرچه پیش آید خوش آید، اشک مهمان خداست
 شانه خالی کرده ایم از کلّ یوم اشک و آه
 گریه ی حرّی است این شب گریه ها، اشک قضاست
 اذن میدان می دهند اینجا به هر کس عاشق است
 با رجزهای ابالفصلی اگر آمد سزااست
 هروله در هروله این حلقه را چرخیده ایم
 های! ای هاجر! بیا در این حرم، اینجا صفاست
 شور ما را می زند هر تشنه کامی گوش کن!
 حلق اسماعیل هم با العطش ها همصداست
 ایها العشاق! آب آورده ام غسلی کنید
 رو به پایان است این حج، مقصد بعدی مناست
 خنده ی قربانیان پر کرده گوش خیمه را
 من نفهمیدم شب شادی است امشب یا عزاست؟
 گریه هاتان را بیامیزید با این خنده ها
 سفره ی این شب نشینان تلخ و شیرینش شفاست
 آب باشد مال دشمن، ما تیمم می کنیم
 آب های علقمه پابوس خاک کربلاست
 ما اذان هاماں اذان حضرت سجادی است
 همه هم هر قدر هم باشد صدای ما رساست
 اشهد أن محمداً جدّ والای من است





أشهد أنّ علیّ الّای بعد از لافتاست
یک نفر از حلقه بیرون می‌زند وقت نماز
سینه‌ی خود را سپر کرده مهبای بلاست
ای مکبر! وقت کوتاه است، قد قامت بگو
صف کشیدند آسمان‌ها، پس علی اکبر کجاست؟
گفت قد... قامت... جوان‌ها گریه‌شان بالا گرفت
راستی! سجاده‌های ما همه از بوریاست!
از علی اکبر مگو! می‌پاشد از هم جمعمان
یک نفر این سو پریشان، یک نفر آن سو رهاست
چاره‌ی این جمع بی‌سامان فقط دستِ یکی است
نوحه‌خوان می‌داند آن منجی خودِ صاحبِ لواست
گفت «عباس!»، آن طرف طفلی صدا زد «العطش!»
ناگهان برخاست مردی، گام‌هایش آشناست
مشک را بر دوش خود انداخت بسم الله گفت
زیر لب یکریز می‌گفت از من آقا آب خواست
حضرتِ عباسی از من دیگر اینجا را نپرس
آسمان را از کمر انداختن آیا رواست؟

انسیه سادات هاشمی

تا آفتاب از حرکات تو می‌وزد
 از سمت سیب عطر صفات تو می‌وزد
 دل می‌دهیم، پنجره را باز می‌کنیم
 باران گرفته یا کلمات تو می‌وزد؟
 اینک چقدر بوی شهادت، چقدر صبح
 اینک چقدر از نفحات تو می‌وزد
 امشب بهار می‌دمد از خون روشنت
 فردا بهشت از برکات تو می‌وزد
 من ایستاده‌ام به تماشای زیستن
 جایی که موج موج فرات تو می‌وزد
 با هر اذان به یاد همان ظهر چاک چاک
 گیسوی خون چکان صلات تو می‌وزد
 کشتی نشستگان تو را بیم موج نیست
 آن جا که بادبان نجات تو می‌وزد

علی اکبر میرجعفری





چون غروب انعکاس سرخی داشت نور خورشید نیمه جان دیروز
اشک‌های فرشتگان بود و صورت خیس آسمان دیروز
از نگاه غریبی دریا موج در موج تشنگی میریخت
زلزله میشد از غمت میخورد شانه‌های زمین تکان دیروز
عشق آماده‌ی سفر میشد آتش خفته شعله ور میشد
چشم خورشید سرخ تر میشد عشق میرفت و ناگهان... دیروز-
خواهرت ماند و ماتمی انبوه کوله باری به دوشش از اندوه
کوهی از صبر بود و میشد دید قامت کوه را کمان دیروز
از شعف شور کاذبی دارند دشمنان در خیال پیروزی
میشد اما شکستشان را دید خطبه در خطبه از همان دیروز
باد هم با خودش هوایت را... کاروان کاروان صدایت را...
خواست دشمن که رد پایت را... تا همیشه فقط تو ماندی روز

محمد غفاری

دورشان هلهله بود و خودشان غرق سکوت
 «ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت»
 شام ای شام! چه کردی که شد انگشت نما
 کاروانی که فقط دیده جلال و جبروت
 نیزه ای رفته به قد قامت سرها برسد
 دست‌ها بسته به زنجیر ولی گرم قنوت
 شهر رسوا، به تماشای زنان آمده است
 آه! یک مرد ندیده است به خود این برهوت
 «آسمان بار امانت نتوانست کشید»
 کاش باران برسد، یَوْمَ وُلِدْ، یَوْمَ یَمُوت...

زهر/ بشری موحد





هستی‌اش را داد تا محفوظ باشد معجزش
مثل کوهی ماند پای اعتقاد و باورش
وقت بیرون رفتن از خانه، حسین و مجتبی
با یل‌ام‌البنین بودند در دور و برش
مریم و آسیه را دیدم که می‌آموختند
با چه شوقی درس عفت را به پای منبرش
دختر نور است این بانو و بی‌شک آفتاب
می‌شود مانند شمعی بی‌رمق در محضرش
اسم او ذکر شب و روز همه آیین‌هاست
عصمت الله است این آیین‌ها نام دیگرش
حضرت زهرای اطهر مظهر حجب و حیاست
ارث برده این عقیده حجب را از مادرش
حضرت زهرای اطهر آنکه پیش کور هم
چادرش را برنخواهد داشت از روی سرش
هر کسی در این جهان از عفتش دم می‌زند
یا به زهرا اقتدا کرده‌ست یا بر دخترش...

احسان نرگسی رضایپور

میان سینه‌اش دارد همه غم‌های عالم را
 به چشمش دیده از یک صبح تا عصر اوج ماتم را
 برادر را تک و تنها میان دشمنان دیده
 چقدر از روی تل خواهر کشیده آه آن دم را
 ولی با این همه غم خم به ابرویش نیاورده
 ندیده غیر زیبایی مصیبت‌های اعظم را
 چه حیدروار با هر خطبه‌ی زهرایی‌اش زینب
 برای شامیان شفاف کرده هرچه مبهم را
 اگر شش ماهه‌ای را او ببیند اشک میریزد
 اگر حتی ببیند لحظه‌ای بارانِ نمِ نم را
 شکوه روضه‌هایش در دل دفتر نمیگنجد
 قلم طاقت ندارد دیگر آنچه می‌نویسم را





چه می‌خواهند این زنجیرها این بندها از تو
 چه می‌خواهند فروردین من اسفندها از تو
 نماز شکر می‌خوانی اگر چه در غل و زنجیر
 حصار رنج از زنجیرها، لبخندها از تو
 جهان باقی‌ست بعد از عصر عاشورا به یمن تو
 که باقی ماند نسل پاک بی‌ماندها از تو
 جهان باقی‌ست تا باقی‌ست تاثیر دعاهایت
 مدار عالمی و حلقه پیوندها از تو
 گره خوردست با نام مدینه اشک‌های ما
 از این اشعار دلتنگی که می‌گویندها از تو
 بهاری می‌رسد با سرخی آیات بیداری
 به استقبال سبزش می‌روند اسپندها آری

عباس محمدی

روزی شما را با سلامی گرم می‌دیدم
 همسایگانِ کوفه! آیا می‌شناسیدم؟
 پیمان شکن‌تر، بی‌وفاتر از شما هرگز
 ای دوستانِ کوفهٔ دیروز، نشنیدم...
 من آمدم تا یارتان باشم ولی افسوس
 شمشیر از رو بسته‌اید اینک به تهدیدم
 کوتاه‌بینان! کاش می‌دیدید پیغمبر
 بر شانه‌های عرشی خود می‌نشانیدم
 روشن نمی‌ماند به جز با خون، چراغ عشق
 شمشیرها! شمشیرها! در بر بگیریدم

/عظم سعادتمند





ماه مواج در آئینه زهرا زینب
ای غزل مرثیه حضرت دریا زینب
آه بعد از پدرت چاه چه آهی ست بلند
قعر چشمان تو در جوشش معنا زینب
مطلع حادثه همدوش برادر بودی
تا چهل بیت اگر این همه زیبا زینب
ظهر آن چامه‌ی بی‌سربه ازل بال گشود
و تو ماندی غزلی عاشق و تنها زینب
و شفق جامه آغشته به خون را تن کرد
درغم رفتن خورشید از آنجا زینب
چادرت را تن مجروح جهان پوشاندی
و شدی مایه‌ی آرامش شب یا زینب
حکمت این بود شود آب سرآغاز قیام
ای سرآغاز الفبایی دنیا زینب
طیف مهتابی شب ایده‌ی گیسوی تو بود
راوی پیچ و خم و رنج سفرها زینب
رود را صبر تو در تاب و تب انداخته و..
کوه را تاب تو انداخته از پا زینب
بعد تو قافیه را باخت جهان یعنی که
نشود هیچ کجا مثل تو پیدا زینب
سال‌ها میگذرد حادثه‌ها می‌آیند
می‌شود حادثه تکرار در اینجا زینب
گرگ‌ها گرچه به شهر تو هجوم آوردند
هیچ کس زهره ندارد حرمت را... زینب
رگ به رگ ریشه دوانیم به هرجا وقتی
که بگیرند سر و دست و تن از ما زینب
شک ندارم که شهیدان حرم می‌دانند
می‌شود نامه به دستان تو امضا زینب
سایه رحیمیان نعیم

سبز است باغ نافله از باغبانی‌ات
 گل کرد عطر عاطفه با مهربانی‌ات
 در سایه‌سار همدلی‌ات بود آفتاب
 روشن شد آب و آینه با همزبانی‌ات
 ای انتشار صبح از آفاق جان تو
 ای چشمه‌سار نور، دل آسمانی‌ات...
 حتی در آن نماز شبی که نشسته بود
 پیدا نشد تشهدی از ناتوانی‌ات
 ای آن که صبح کوفه ز رزم تو شام شد
 ای افتخار، آینه‌ی خطبه‌خوانی‌ات
 آیا شکست خطبه‌ی پولادی تو را
 بر نیزه آیه‌های گل ناگهانی‌ات؟...
 با آن سری که در طبق آمد شبی بگو
 لبریز بوسه باد لب خیزرانی‌ات
 ای زن! به عصر بردگی ما نهیب زن
 با شور عزت و شرف آرمانی‌ات

جواد محمد زمانی





این همه آیینگی از انعکاس آه کیست؟
 آسمان اندوه پوش ماتم جانکاه کیست؟
 جاده‌های پیش پا افتاده بسیارند، لیک
 ای دل راهی! حواست هست که این راه کیست؟
 بندگی یعنی عطش، بی سر شدن، مضطر شدن
 او که دل شد بنده اش، خود بنده درگاه کیست؟
 انتقامی سرخ بعد از انتظار سبز ماست
 لاله لاله این چمن در حسرت خونخواه کیست؟
 هر کران پژواکی از «هیاهات من الذله» است
 این که آتش زد به عالم جمله کوتاه کیست؟
 آی زهد خشک! باید اربعینی طی کنی
 تا بفهمی مستی ما از شراب آه کیست

رضا بزدانی

ای سمت خود کشانده خواص و عوام را
 دریاب این سپاه پیاده نظام را!
 با هر عمود، رو به تو تجدید می‌کنم
 مثل وضو به نیت قرب احترام را
 هر کس سلام داد تو را در سفر، گرفت
 در موکب نخست، جواب سلام را
 از دست خادمان تو نوشید هر که چای
 یکجا چشید لذت شرب مدام را
 یک بام داشت با دو هوا در مثال‌ها
 تا این که دید چشم کبوتر دو بام را
 گفتم که «السلامُ علی مَنْ بَکَّتَهُ» برد
 اشک علی الدوام، قوام کلام را
 «ما آزموده ایم در این شهر بخت خویش»
 ما حاضریم نوکری این امام را
 پای پیاده آمدم و روی من سیاه!
 پای برهنه نیستم این چند گام را
 با دست خالی آمدم و روی من سیاه!
 چیزی نبود قابل عرض این مقام را.
 مصراع آخر است، رسیدیم کربلا
 باید چه کرد این همه حُسن ختام را؟

محمد حسین ملکیان





ای شوق پابرهنه که نامت مسافر است
این تاول است در کف پا، یا جواهر است؟
راهی شدی به سمت رسیدن به اصل خویش
دور از نگاه شهر که فکر ظواهر است
دل‌های شست‌وشو شده و پاک بی‌شمار
چشمی که تر نگشته در این جاده نادر است
سیر است گرچه چشم و دلت از کرامتش
در این مسیر سفرهٔ افطار حاضر است
وقتی که در نگاه تو مقصد حرم شود
پاگیر جاده می‌شود آن دل که عابر است
با آب و تاب سینه‌زنان گرم قل‌قل است
کتری آب جوش که در اصل شاعر است
فنجان لب طلا پروخالی که می‌شود
هر بار گفته‌ام نکند چای آخر است

میثم داوی

پاییز من بگذار تا آبان بماند
 این برگ‌های آخر گل‌دان بماند
 پاییز من! بار سفر بسته پرستو
 ای کاش یک روز دگر مهمان بماند
 از یار من پای درختان ردپایی ست
 بگذار زیر برگ‌ها پنهان بماند
 این نامه‌های رنگ رنگ عاشقانه
 حیف است دست باد سرگردان بماند
 از کوچه باغ آرزوهایمان گذر کن
 نقشی بزن تا آسمان حیران بماند
 چون برگ می‌ریزد گناهان مسافر
 پای پیاده... اربعین... باران... بماند!

فاطمه نازیزاد





هر قدم یک پنجره از شوق واکردی به سویم
می توانم از همین جا عطر صحت را ببویم
قطره‌ام اما سر دریا شدن دارم دوباره
می روم خود را در اقیانوس نور تو بشویم
حُرْم و دارم به سمت شاه برمی گردم ای کاش
گرچه دستم خالی است اما نریزد آبرویم
لطف تو حتی مجال شرم را از من گرفته
مرحمت کردی نیاوردی بدی‌ها را به رویم
پابرنه می‌دوم سوی تو مست از جام عشقم
قطره قطره چای شیرین عراقی‌ها سویم
آن قَدَر مستم که گاهی از خودم می‌پرسم اصلا
من به سوی تو می‌آیم یا تو می‌آیی به سویم؟
بی تو سر شد در میان حیرت و غفلت، جوانی
با تو اما آب رفته باز می‌گردد به جویم

محمد جواد الهی پور

سرزنده مثل چشمه، سرسبز چون بهاریم
 سرویم و سبز قامت، کوهیم و استواریم
 آیینہ دار خورشید، آیات انقلابیم
 در آسمان ظلمت روشن ترین شہاییم
 ما رازدار هستی با مهر کربلاییم
 ما ریشه دار غیرت در ظهر کربلاییم
 روح حماسه و عشق در جان ما حسین است
 آغاز ما حسین و پایان ما حسین است
 در لحظه لحظه عمر، با پاره پاره جان
 ماییم و دست یاری، ماییم و عهد و پیمان
 سرچشمه های شوقیم، با چشم های بیدار
 لبریز از حماسه، از عاشقانه سرشار
 این روی سکه موم و آن روی سکه آهن
 مرهم برای یاران، خنجر برای دشمن
 از هشت فصل ایثار مردانه قد کشیدیم
 روح مقاومت را در عاشقان دمیدیم
 خورشیدی از حقیقت در این جهان سردیم
 با تیرگی مقابل، با ظلم در نبردیم
 در شرق و غرب عالم دادیم این صلا را
 جغرافیا نباشد، تاریخ کربلا را
 ما را ز سر مترسان چون وارث محرم
 سر می دهد ولیکن، سر را نمی کند خم

مصطفی محدثی خراسانی





خبر آمد خبری در راه است
اربعمین دگری در راه است
بعد از این مدعی عشق کجاست
عاشق معتبری در راه است
عشق هم مرتبه دارد به خدا
عاشق خون جگری در راه است
او سرش رفته که قولش نرود
مردم شهر! سری در راه است
«سر» خودش گریه کن ارباب است
باز چشمان تری در راه است
کودکی خواب ز چشمش افتاد
خبر آمد پدری در راه است

حسن اسحاقی

باید که تن از راحت ایام گرفتن
 دل را، ز صنم‌خانهٔ اوهام گرفتن
 ناکام شد آن کس که به یک عمر ندانست
 از ساغر دنیا نتوان کام گرفتن
 از تیر و کمان اجلت نیست رهایی
 هر گور نشانی‌ست ز بهرام گرفتن...
 تا چند سرا از قفس دام گزیدن؟
 تا چند سراغ هوس خام گرفتن؟
 ای دل بطلب وعده دیدار که زیباست
 آرام دل از یارِ دلارام گرفتن
 فرمود که باید دل از این دام گرفتن
 عبرت ز دغل‌کاری ایام گرفتن
 فرمود بترسید که رایج شود این‌بار
 مروان شدن و مردِ خدا نام گرفتن
 از مثل یزید آیهٔ تطهیر شنیدن
 از آل امیه خطِ اسلام گرفتن
 از خدعهٔ دشمن بهراسید، روا نیست
 پیغام به او دادن و پیغام گرفتن
 باید به شب میکدهٔ شوق، رسیدن
 از جام شهادت میِ گُلفام گرفتن
 قربانی جان را به منا بدرقه گرفتن
 این‌گونه ز تن جامهٔ احرام گرفتن
 یا همراه سردار حسین همدانی
 امضای بهشت از سفرِ شام گرفتن
 یا مثل حبیب و وهب و عباس و عباس
 با سوختنِ جان و تن آرام گرفتن
 پروانه علی‌اکبرِ مولاست که آموخت
 با شمع سحرِ بالِ سرانجام گرفتن
 اظهار عطش کرد پسر تا بتواند





از کوثر لب‌های پدر کام گرفتن
فرمود مخواه آب که دیگر شده نزدیک
از دست رسول دو سرا جام گرفتن
خیزید و به صیاد بگویید روا نیست
مرغان حرم را به چنین دام گرفتن
می‌خواست پدر فدیهِ و قربانی حج را
با جان جوانان خود انجام گرفتن
این وعده وصل است که هر آینه باید
با وصلت این فاصله فرجام گرفتن
برخیز بسیجی صف اعزام شلوغ است
سخت است کمی برگه اعزام گرفتن

جواد محمد زمانی

صحنه‌ای آشنا مرا برده است، وسطِ ماجرای عاشورا
 جسمِ تاریخ می‌کند بر تنِ بارِ دیگرِ ردای عاشورا
 مکتبِ عاشقی پس از ده قرن باز هم می‌دهد شهید آری!
 راهِ ما عاشقان شروع شد از ظهرِ بی‌انتهای عاشورا
 روضه‌هایم مصوّر است این بارِ واژه‌ها را کمی معطل کن
 تا ببینی به چشمِ خود عکسی غرقِ حال و هوای عاشورا
 گرچه از گریه باز می‌لرزد پهنه‌ی شانه‌های یک کشور
 هر چه داریم ما به قربانِ کشته‌ی سرجدای عاشورا
 نسل ما از حسینیان آموخت سمتِ خنجر به سر دویدن را
 با تن و روح و جانِ خود ماندن تا دمِ مرگ پای عاشورا
 از سری روی نیزه‌ها دیروز می‌شنیدند صوتِ قرآن را
 از گلوی بریده‌ای امروز می‌تراود نوای عاشورا
 مبتلایانِ عشق را از مرگ، از غمِ بی‌سری مترسانید
 آرزو کرده است سر بدهد او که شد مبتلای عاشورا

معصومه زارعی رضایی





من آمده‌ام پیش تو دردانه بمیرم
در راه دفاع از تو دراین خانه بمیرم
من آمده‌ام تا که بگویم به تو ای ماه
در شام تو باید که غریبانه بمیرم
امید که روزی بشوم خاک حریمت
ای کاش که در گوشه ویرانه بمیرم
خاموش نکن شعله پر سوز دلم را
پیش تو قرار است چو پروانه بمیرم
دل داده‌ام و منتظرم عاقبت اینجا
سر را بدهم پیش تو دردانه بمیرم

محمد رضا عفاوی

آرام تر از عَقلَم و دیوانه‌تر از عشق
 آن خانه به دوشم، که درآورده سر از عشق
 آن قایقِ طوفان‌زده در موجِ جنونم
 دیوانه‌ی لبخند کسی، در دلِ خونم
 اینجا چه خبرهاست که از خود خبری نیست؟
 در سینه، چه سَری است، که بر شانه، سری نیست؟
 اینجا چه خبرهاست، که یاران همه رفتند؟
 تا مسلخِ خود، سرخوش و بی‌واهمه رفتند؟
 رفتند بمیرند، در این عشقِ بمیرند
 رفتند بمیرند و همه روح پذیرند
 رفتند بمیرند و از این مرگ نترسند
 از خاک برآیند و در افلاک برقصند
 رفتند بمیرند و از این نفس بُرند
 کردند دل از خود، که حبیبند، که حُرند
 رفتند، نگویید به عاشق، به سلامت!
 مجنون نخورد هیچ، به جز سنگِ ملامت
 کی می‌شود از عشق و جنون دم زد و آسود؟
 از دلبر و دل دم زد و آواره‌ی خود بود؟
 دلبسته‌ی معشوق، که دلخسته‌ی خود نیست
 دل‌داده‌ی دلدار، که دلبسته‌ی خود نیست
 مهمانی عشق، آن‌سوی دریاچه‌ی خون است
 آبادی لیلا، وسط دشتِ جنون است
 هر کس که در این راه، دلش رفت، سرش رفت
 سینا، پدرش پر زد و لیلا، پسرش رفت
 اینجا چه خبرهاست که از خود خبری نیست؟
 در سینه، چه سَری است، که بر شانه، سری نیست؟
 ای عشق! نظر کن، که تو مقصودِ جهانی
 حکم است بمیریم، که تو زنده بمانی
 ای عشق! نظر کن، که در این خاک، چه کردی؟





با یوسف و آن پیرهن پاک، چه کردی؟
در بند و غریب است، ولی بیم ندارد
سر می‌دهد، اما سر تسلیم ندارد
می‌رفت و دلم رفت به دنبال نگاهش
حالم، چقدر خوب شد از حال نگاهش
از حال نگاهش، سر حال آمده‌ام
وا کرده دلش، پنجره‌ای رو به جهانم
من، غرقِ غریبی که دلیرانه قدم زد
در بندِ اسیری که امیرانه قدم زد
در آن نظرِ آخرش، ای عشق! چه‌ها بود؟
گفت آن سر بر خاک: خدا بود، خدا بود

قاسم صرافان

مثل شمع که در این بزم سرم خواهد سوخت
 چون که پروانه شدم بال و پرم خواهد سوخت
 من غلام پسر فاطمه هستم که لیم -
 غرق زَمَم شده اما جگرَم خواهد سوخت
 چشم تر اذن شهادت به تن بی سر داد
 «دیده» ام دید که چشمان ترم خواهد سوخت
 پدرم کوه صبور است خیالم تخت است
 آه از داغ نبودم پسرَم خواهد سوخت
 من دفاع از شرف چادر زینب کردم
 مثل ققنوس اگر بال و پرم خواهد سوخت...

مینا شیرخان





بارانی است حال من و بی‌قراری ام
این اشک شاهد است که ابری بهاری ام
هم شاد از عروج تماشایی توام
هم ناگزیر زمزمه‌ی سوگواری ام
حیرانم از حکایت گودال قتلگاه
از لحظه‌ی شهادت تو اشک جاری ام
سرهای روی نیزه، سر تو، سر حسین...
عمری ست محو غصه این سر شماری ام
احساس می‌کنم که تو با آن نگاه پاک
حرفی نگفته می‌زنی و کار داری ام
تو پر زدی و زنده شدی من که مانده ام
شرمنده‌ام که زنده در این شرمساری ام
یا ایها العزیز عزیزان یکی یکی
رفتند و من اسیر شب داغداری ام
تا کی در اشتیاق تماشای روی خود
چشم انتظار آمدنت می‌گذاری ام ...

سید حسن مبارز

ورق ورق شده دفتر، روایتت مانده
 رسید قصه به سر پس حکایتت مانده
 برای مادر تو غیر مهر و تسبیح
 خلوص لحظه‌ی سبز عبادتت مانده
 پدر شکسته و خم شد که داغ سنگین بود
 هنوز در نظرش قد و قامتت مانده
 چقدر گریه برای اسارتت کردیم
 چقدر گریه برای شهادتت مانده
 سری به نیزه بلند است در برابر ما
 بخوان به نام علی که تلاوتت مانده
 به آن نگاه تو سوگند خیره یک ملت
 به چشمهای پر از استقامتت مانده
 زدیم دست توصل به دامت ای دوست
 که از برای رفیقان شفاعتت مانده

سید حسن رستگار





برداشت به اُمید تو بار سفرش را
ناگفته‌ترین خاطره دور و برش را
برگشت، نگاهی به من انداخت و خندید
بوسید در آن لحظه آخر پسرش را
برخاسته بود العطش از مجلس روضه
آتش زده بود آه... دل شعله‌ورش را
پر زد به هوای حرم عشق که شاید
یک روز بریزد همه جا بال و پرش را
آهسته فقط گفت: امان از دل زینب
وقتی که رساندند به مادر خبرش را
این کرب و بلا نیست دمشق است، که هربار
یک‌جور شکسته دل هر رهگذرش را
آیا تن بی جان تو هم زیر سم اسب...
بگذار نگوئیم از این بیشترش را
در راه دفاع از حرم عشق چه خوب است
عاشق بدهد مثل تو صدمه بار سرش را...

طیبه عباسی

به سوی علقمه رفتم که تشنه کام بیایم
 و سرگذاشته بر دامن امام بیایم
 چه باشکوه به لب غنچه می زند صلواتم
 مگر به باغ گل سرخ، باسلام بیایم
 خوشا که گوش به بانگ درای قافله باشم
 به کربلای تو از حج ناتمام بیایم
 شب است و همسفر مسلم به غربت کوفه
 که چون ستاره ی سرخی به پشت بام بیایم
 خوشا که جامه دران بین خطبه خوانی زینب
 براین خرابه بچرخم به صبح شام بیایم
 دعا کنید پدر! مادر! این دقیقه ی آخر
 که سربریده براین دشت، چند گام بیایم
 چقدر گمشده چون برگ گل سه ساله ی پرپر
 علم به دوش به خونخواهی کدام بیایم
 شنیده ام که به صحراست چشم یاس سه ساله
 مگر به نام عمویش به انتقام بیایم
 تمام حنجره هل من معین اوست به گوشم
 تمام حنجره، «لیک یا امام!» بیایم

محمد حسین انصاری نژاد





بخش دوم

نواها و نوحه‌ها

شب اول

جان تو سیراب کام تو عطشان
بر لبث جاری آیهی قرآن

گل های باغ باورت شد بهار ما
هیپهات من الذله شد شعار ما

تازه از تکبیریم
در راحت می میریم
لبیک یا حسین

مسلمت در کوفه شد یار تو
شده سردارت سربدار تو
دارا لاماره می شود قتلگاه او
خون می چکد از چهره همچو ماه او

کوفه بی وفا شد
مسلمت تنها شد
لبیک یا حسین





شب دوم

لاله روید از داغ عاشورا
عطر جان دارد باغ عاشورا
تا کل ارض کربلا باور دل هاست
در سرزمین قلب ما کربلا برپاست

دل مست ساغرش
الله اکبرش
لیبک یا حسین

خیمه زد آخر کاروان تو
کربلایت شد آشیان تو
این کاروان دارد به سر شور شیدایی
دشت از حضور عاشقان شد تماشایی

رحمت بی کران
بر اهل کاروان
لیبک یا حسین

شب سوم

قلب ما خرسند جانِ ما آرام
 ما که آرامیم در عراق و شام
 ماخوانده ایم از زینب و شور عشق او
 با جان حراست می کنیم از دمشق او

گویم هر روز و شب
 لبیک با زینب
 لبیک یا حسین

دختری در شام گرم هوشیاری است
 خواب او حتی مثل بیداری است
 چشمش به دیدار پدر تا که روشن شد
 با اشک خود ویرانگر کاخ دشمن شد

راسخ است عزم او
 گریه اش رزم او
 لبیک یا حسین





شب چهارم

دشمنانی از هر طرف داریم
ما ولی عزمی صف به صف داریم
انا فتحنا بر لب ما شده جاری
دور است از ما خفت و خواری

امت بیداریم
از دشمن بیزاریم
لبیک یا حسین

نفسه توحید در جهان پر شد
عالمی مست از توبه حر شد
دارد مگر جز بندگی بال و پر عاشق
ختم بخیر است آخر کار هر عاشق

جان او مشتاق است
زنده در آفاق است
لبیک یا حسین

شب پنجم

رستخیز جان نفخه صوریم
معنی قرآن آیه ی نوریم
الجنة الا علی معک يوم عاشورا
یالیتنا کنا معک يوم عاشورا

والله یا زهرا
ما ننسی حسینا
لیبیک یا حسین

ای خوشا بودن بی قرار او
لحظه آخر در کنار او
می آید از سمت حرم بال و پر دارد
دیگر عمو بی یاور است او خبر دارد

شد جدا دست او
عالم سرمست از
لیبیک یا حسین





شب ششم

جان ما مست از عطر ایمان است
راه ما زنده از شهیدان است
جز یاد یاران در دلم جا نمی‌گیرد
شور شهادت در دل ما نمی‌میرد

شهادت افتخار
حسین آموزگار
لیک یا حسین

عالم از عشقت آبرو دارد
قاسم از جام تو سبو دارد
جام تو احلی من غسل کام تو شیرین
عشق از تو روز ازل نام تو شیرین

پر شده از کربلا
از عطر مجتبی
لیک یا حسن

جواد محمد زمانی

العجل یابن الحسن / زمینه ۱

اگه عهدی می‌بندیم وفا کنیم
از غریبی مولا حیا کنیم
الهی که نباشیم کوفی صفت
دلایمونو همه کربلا کنیم

وقت بیعت ما شده، حالا با ولی خدا
همه‌مون یاورش باشیم، اگه می‌گیم آقا بیا

«العجل یابن الحسن»

مردم کوفه این قوم ناسپاس
اونایی که نبودن ولی‌شناس
صدها نامه نوشتن به آقامون
یه روزی همه با اشک و التماس

بستن آب رو تو کربلا، همونا به روی حسین
اما خنجراشون سیراب، از خون گلوی حسین

«وا غریبا یا حسین»





قافله خون خدا / زمینه ۲

منزل منزل می‌رسد کاروان حسین
کاروان همیشه جاودان حسین

داره میاد، قافله‌ی کربلا
تا بگیره رنگ خدا
باز دلای عاشق ما

داره میاد، قافله‌ی خون خدا
تا بشه احیا همه جا
غیرت و ایثار و وفا

خیمه خیمه به پا می‌شه خیام حسین
خیمه‌های قیام ناتمام حسین

می‌شه به پا خیمه‌های کربلا
تا بشه تو بی‌کسی‌ها
سرپناه اهل ولا

می‌شه به پا خیمه‌های خون خدا
تا که نره اُمت ما
زیر بارِ ظلم و جفا

چه غریبی تو / زمینه ۳

مونده چشم تری بی تو
می میره دختری بی تو
تا می بینه غریبیت
چه غریبی تو

خوش به حال داداش علی
که چون داده برای تو
از داغت دق می کنم و
من هم می شم فدای تو

از غمت صد دفعه مردم
با تو سنگ بلا خوردم
نیمه جونم رو آوردم

حال و روزم تماشایی
شده یاس تو زهرایی
می میرم بی تو بابایی
بیا بابایی

موهای من مته دل
عمه زینب پریشونه
قلبم مثل لبای تو
باباجون غرق به خونه

می میرم از داغ لب هات
می بری کی من رو همراست
عمه می گه میاد بابات





دو ذبیح الله / زمینه ۴

دو ذبیح الله آوردم آقا
رد نکن دستمو یابن زهرا

توی رگ‌هاشونه خونِ حیدر
که به‌پا می‌کنند شور محشر
آرزوشونه که پر بگیرند
تا خدا با دو بال مثل جعفر

زیر لب هی خداخدا می‌کردند
که آقا دست خالی برنگردند
می‌دونند نه نمی‌گی تو به خواهر
اگه که زینبُ شفیع آوردند

تابِ تُو خیمه موندن ندارند
برا رفتنِ بینِ بی‌قرارند

نذار این بار آقا ناامید شم
پیشِ مادر می‌خوام روسپید شم
فدای اکبرت این جوونا
کاش خودم واسه‌ی تو شهید شم

اگه که مثل بارون بهارم
برای تو می‌دونی بی‌قرارم
همه هستی من به فدای تو
طاقت غربت تو رو ندارم

یا قَتیلَ الله / زمینه ۵

ای خون خدا، مصباح الهدی
ماه فاطمه، جان مصطفی

جان دادی تا که جاودان شود این راه
قرآن ناطقی به روی نی، ای ماه
السَّلامُ عَلَیکَ یا قَتیلَ الله

«السَّلامُ عَلَیکَ یا قَتیلَ الله»

آه ای تشنه لب، آه ای بی کفن
آقای غریب، ای دور از وطن

داغت جانسوز و روضه های تو جانکاه
با عزیزانت آمدی به قربانگاه
السَّلامُ عَلَیکَ یا قَتیلَ الله

«السَّلامُ عَلَیکَ یا قَتیلَ الله»





لک لبیک حسین جان / زمینه ۶

به دلم سامون بده بی سامونم
نگا کن چشمای پر بارونم
اذن میدون بده عموجونم

دل من نداره قرار، حالا که شهید شده اکبرت
بذا توی این بی کسی عموجون بشم من هم باورت
بمیرم برا غربتت، نذار بیش از این بیاره چشم
بده اذن میدون تا که بشم سر بلند جلوی بابام

تو قفس حالا اسیرم
بمونم اینجا می میرم
بذا تا من پر بگیرم
«لک لبیک حسین جان»

به دلم آتیش زن با این اشکات
به فدای تو و قد و بالات
زنده شد خاطره‌های بابات

چطوری بذارم بری چطوری طاقت بیاره دلم
تویی یادگار برادر من تویی قرار دلم
به فدای اون ابروهایی که وقت رزم می شه پر گره
من چیکار کنم که نمی شه اندازه‌ی تو حتی زره

می دونم آروم نداری
برا رفتن بی قرار
رو دلم داغی می داری
«به فدای تو عمو جان»

رباب مضطر / زمینه ۷

خیمه بی آبه، اصغر بی خوابه
مادر خیلی بی تابه
خیمه به خیمه، می گرده اما
مشک همه بی آبه

حالا با طفلی تشنه، مونده رباب مضطر
ای وای به روی دستش، داره می میره اصغر

داره جون می ده، علی روی دست رباب
داره جون می ده، با ناله های بی جواب
داره جون می ده، رباب پریشون خدا
داره جون می ده، با چشای گریون خدا

خیمه بی آبه، مادر بی تابه
اصغر اما سیرابه
تیر سه شعبه، حالا جواب
ناله ی بی جوابه

ای حرمله الهی، که دست تو قلم شه
تا کی باید نصیبِ مولا غصه و غم شه

داره جون می ده، علی روی دست بابا
داره جون می ده، با گلوی خونین خدا
داره جون می ده، بابا با دل مضطرب
داره جون می ده، از غم گل پرپرش





ماه حرم / زمینه ۸

به میدون می‌ره خود نبی
یا خورشید زهرا نسبی
نداره دیگه تاب و قرار
داره می‌ره با تشنه‌لی

داره می‌ره آرامش قلب پریشون حسین
داره می‌ره ماه حرم داره می‌ره جون حسین
می‌ره و بارونی می‌شه چشمای پر خون حسین
داره می‌ره ماه حرم داره می‌ره جون حسین

ببین غرق خونه دل من
وا کن لب‌ها تو حاصل من
یه حرفی بزن، سکوت تو
عزیزم می‌شه قاتل من

با پیکر تو ارباً ارباً شد دل من هم بابا
ای جون بابا رفتی عَلَی الدنیا بعدک العفا
خیری نداره زندگی بی تو اُو این دار فنا
ای جون بابا رفتی عَلَی الدنیا بعدک العفا

هزار آرزو / زمینه ۹

لب‌ها خشکه و همه چشما پر آب
داره می‌میره گل یاس رباب

مشکای خالی رو، برمی‌داره عمو
می‌ره سوی فرات، با هزار آرزو

چشای خیسش داره می‌باره
می‌ره تا شاید آبی بیاره
سقا دیگه طاقت نداره

داره می‌بره آبو واسه علی
بارونی شده آسمونا ولی

بارون تیره و، می‌باره بی‌امون
چشم مشک و عمو، شده غرق به خون

چشای خیسش داره می‌باره
کیه مرهم رو قلبش بذاره
مولا دیگه سقا نداره





شهید تشنه لب / زمینه ۱۰

دارم چشمی خونفشان، ای جانِ زینب بمان

داری تو هوای رفتن، رحمی به دلِ خونِ من
تو می‌روی و می‌مانم، با غربت و اشک و شیون

فروغ دیدگانِ زینب، بینِ قدِ کمانِ زینب
نگو تو با من از جدایی
بینِ زِ فکر رفتن تو، به لب رسیده جانِ زینب
نگو تو با من از جدایی

ای کشته‌ی بی‌کفن، یوسفِ بی‌پیرهن

دلخونِ فراقِ زینب، آشفته‌ی داغِ زینب
باید به کدامینِ مقتل، آید به سراغِ زینب

فدایِ آخرینِ نگاهت، رسیده‌ام به قتلگاهت
بگو حسین من کجایی
بگو شهید تشنه‌ی من، به کودکانِ بی‌پناهت
بگو حسین من کجایی

قتل الحسین بکربلا / زمینه ۱۱

أَشْهَدُ أَنَّكَ عَشْتَ سَعِيداً
أَشْهَدُ أَنَّكَ مِتَّ فَقِيداً
مَظْلُوماً شَهِيداً*

«قُتِلَ الْحُسَيْنُ بِكَرْبَلَا»

آتشی در حریمت شده برپا
لاله‌ی پرپری مانده به صحرا
مصحف مصطفی غرق به خون و
می‌رسد ناله‌ی حضرت زهرا
واویلا واویلا

به سر نیزه سرت روان
پی تو آواره کاروان
چه کنم با داغ بی‌امان

«قُتِلَ الْحُسَيْنُ بِكَرْبَلَا»

خواهر نیمه‌جان تو رسیده
با دل خون و با قد خمیده
آمده خواهرت بوسه بگیرد
جای مادر ز رگ‌های بریده
واویلا واویلا

تن تو مانده به خون رها
سر تو شد ماه نیزه‌ها
منم و یک کوفه بی‌حیا

«قُتِلَ الْحُسَيْنُ بِكَرْبَلَا»





غم بی حساب / زمینه ۱۲

آقا روضه‌خونه، نگاه تو هر شب
برای رقیه، برا عمه زینب

آقا خوب می‌دونم غمت بی حساب
برات دیدن آب شبیه عذاب
بگو قاتل تو یه بزم شرابه

می‌ری با دل خون، می‌ری دل شکسته
سوی کوفه و شام، با دستای بسته

آقا خوب می‌دونم اسارت چه سخته
برامون نگفتی که غارت چه سخته
به آل پیمبر جسارت چه سخته

دلت بی‌قرار و، می‌باره نگاهت
رو نیزه سر ماه، شده سرپناهت

آقا خوب می‌دونم که آروم نداری
داری روی قلبت هزار زخم کاری
می‌بینی پر از خون لب خشک قاری

یوسف رحیمی

مهاجرأ الى الله / نوحه

محرم رسیده
هلال دلتنگی دمیده
شمیم کربلا وزیده
محرم رسیده

رسیده کاروانت از راه
ببر ما را همراهت ای ماه
ببر مهاجرأ الى الله

«لک لبیک یابن زهرا»

محرم رسیده
بهارى خونین آفریده
شده باغ لاله دو دیده
محرم رسیده

به دیده اشک غربت ما
به روی شانه رایت ما
رسیده فصل بیعت ما

«لک لبیک یابن زهرا»





منجی عالم / نوحه

جهان شد پر از آه
از این هجران یا حجة الله
بین چشمان مانده بر راه
جهان شد پر از آه

بیا که خون خواه منایی
تو وارث خون خدایی
تو منتقم کربلایی

«لک لیبیک یابن زهرا»

جهان شد پر از غم
از این ظلم و جور دمام
بیا تنها منجی عالم
جهان شد پر از غم

دمشق و غزه بی قرار
یمن مانده چشم انتظار
بیا با تیغ ذوالفقار

«لک لیبیک یابن زهرا»

فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا / نوحه

فدای کلامت
فدای لطف ناتمامت
به پا کردی در دل قیامت
فدای کلامت

نوای فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا
کشانده دل‌ها را ز هر جا
به سوی خاک کربلا

«لک لبیک یابن زهرا»

فدای مراّت
چه اعجازی دارد کلامت
به پا کردی در دل قیامت
فدای مراّت

تو دشمن را شرمنده کردی
امیران را هم بنده کردی
چه خُر‌ها را که زنده کردی

«لک لبیک یابن زهرا»





کل اَرْضِ کربلا / نوحه

بهارِ شهادت
دوباره گل داده به یادت
به یاد ایثار و جهادت
بهارِ شهادت

چه شوری در دل‌ها به پا شد
بهار سرخ لاله‌ها شد
دمشقِ گلگون کربلا شد

«لک لیبیک یابن زهرا»

نظر کن، تو ما را
که می‌خوانیم یا لیتنا را
و کُل اَرْضِ کربلا را
نظر کن، تو ما را

رسیده صبح جان‌فشانی
نگاهی کن تا آسمانی
شویم مانند همدانی

«لک لیبیک یابن زهرا»

أَوْفَيْتُ يَا حِجَّةَ اللَّهِ؟ / نوحه

تو نعم الامیری
که داری یاران دلیری
عجب اصحاب بی نظیری
تو نعم الامیری

شده عالم محو تماشا
وفادارانی همچو آن‌ها
نبیند دیگر چشم دنیا

«لک لیبیک یابن زهرا»

فدای تو هستند
اگر از دنیا دل گسستند
همه عهد خون با تو بستند
فدای تو هستند

اگر چه جان دادند در این راه
ولی پرسیدند از تو با آه
أَوْفَيْتُ يَا حِجَّةَ اللَّهِ؟

«لک لیبیک یابن زهرا»





کرامَتْنَا الشَّهَادَه / نوحه

چه عزم و وفایی
فدایی خونِ خدایی
تو مجتَبای کربلایی
چه عزم و وفایی

به پا هنجایی بی‌بدل بود
خروشت طوفانِ جمل بود
برایت احلی منِ عسل بود
شهادت، شهادت

«و کرامَتْنَا الشَّهَادَه»

چه بابی گشودی
اگر چه سیزده ساله بودی
میان خون غرقِ سجودی
چه بابی گشودی

مسیرِ سرختِ روبرویم
من از فهمیده‌ها بگویم
همیشه باشد آرزویم
شهادت، شهادت

«و کرامَتْنَا الشَّهَادَه»

کاشف‌الکرب / نوحه

تو ماه حسینی
تو که تکیه‌گاه حسینی
عمود سپاه حسینی
تو ماه حسینی

تویی علمدار بصیرت
نباشد سقایی نظیرت
دل دریادل‌ها اسیرت
ابالفضل، ابالفضل

«لک لبیک یابن زهرا»

تو ماه تمامی
تو کاشف‌الکرب امامی
کنار آب و تشنه‌کامی
تو ماه تمامی

مرام و ایثار تو بی‌حد
وفایت در عالم زبانزد
علمداری چون تو نیاید
ابالفضل، ابالفضل

«لک لبیک یابن زهرا»

همیشه تو ماهی
تویی که ماه خیمه‌گاهی
تو امید هر چشم به‌راهی





همیشه تو ماهی

چه آه جانسوزی کشیدی
تو مشک گریان را که دیدی
امان از درد ناامیدی
اباالفضل، اباالفضل

شهادت‌نامه / نوحه

نظر کن پدر جان
به این یاس بی‌تاب و عطشان
ببر با خود من را به میدان
نظر کن پدر جان

اگرچه من لب تشنه ماندم
ولی شهادت‌نامه خواندم
که خود را از خیمه رساندم

فدای سر تو
همه هستی اصغر تو
گلوی یاس پرپر تو
فدای سر تو

شبیهِ چشمان عمویم
اگر که شد پرپر گلویم
رسیدم من به آرزویم

«لک لیبیک یابن زهرا»





الله اکبر / نوحه

خروش تو محشر
رسد بانگ الله اکبر
که آمد مصطفای دیگر
خروش تو محشر

بخوان در میدان لا فتی را
که زنده کردی ای دل آرا
شکوه رزم مرتضی را
علی جان، علی جان

«لک لیبیک یابن زهرا»

گذشتی تو از جان
که زنده ماند راه قرآن
که روشن باشد صبح ایمان
گذشتی تو از جان

فروغت درسی جاودان داد
عروجت به دنیا نشان داد
به راه حق باید جوان داد
علی جان، علی جان

«لک لیبیک یابن زهرا»

اِنِّیْ اَحِبُّ الصَّلَاتِ / نوحه

شب عاشقان است
چه غوغایی در یذل جان است
که فصل سرخ امتحان است
شب عاشقان است

به قربان راه نجات
حیات جانها از حیات
از اِنِّیْ اَحِبُّ الصَّلَاتِ

«لک لبیک یابن زهرا»

نگاهی به ما کن
قیامت در دلها به پا کن
دل ما را هم کربلا کن
نگاهی به ما کن

سر و جان آوردیم برایت
نظر کن تا در کربلایت
شویم آخر ما هم فدایت

«لک لبیک یابن زهرا»





حسین شهیدم / نوحه

حسین شهیدم
اگر صد داغ و غصه دیدم
تویی اما نور امیدم
حسین شهیدم

اگر شد بی‌اندازه غم‌ها
ولی در راحت یابن زهرا
نیفتادم یک لحظه از پا

«غریب مادر یابن زهرا»

تو نور خدایی
تو که خورشید نيزه‌هایی
به نی هم مصباح الهدایی
تو نور خدایی

بخوان بر روی نيزه قرآن
بخوان «وَأَمَّ حَسِبَتْ» ای جان
بخوان و دل‌ها را بلرزان

«غریب مادر یابن زهرا»

روح دعا / نوحه

تو روح دعایی
 تو وارث خون خدایی
 تو خورشید صبر و رضایی
 تو روح دعایی

تو سوزاندی ابر ریا را
 تو احیا کردی نینوا را
 به کوفه بردی کربلا را
 یا مولا، یا مولا

«لک لبیک یابن زهرا»

به پا کرد قیامت
 به کوفه فریاد رسایت
 به شام بلا خطبه‌هایت
 به پا کرد قیامت

پس از کربلا ای دلاور
 به هر میدان نابرابر
 تو فاتح بودی یابن حیدر
 یا مولا، یا مولا

«لک لبیک یابن زهرا»

یوسف رحیمی





حسین من کوفه نیا / واحد ۱

خسته و تنها و غریب
مسلم تو مونده حالا
می‌گم با چشمی غرق خون
حسین من کوفه نیا

تنها می‌ذارنت آقا، وفا ندارن
دارن برای مهمونی، نیزه میارن

اگه میای، خواهرتو نیاری
آیه‌های کوثرتو نیاری
رقیه و اصغرتو نیاری

«کوفه نیا حسین عزیز زهرا»

چه غم که پیشونیم شکست
هستی من فدای تو
خون می‌بارد چشم ولی
برای بچه‌های تو

این کوفیا به روی تو، می‌بندن آب
بی‌وفاها می‌سوزوند، دل رباب

نشونی از رحم و وفا ندارن
روی دلت هزارتا داغ می‌ذارن
آخه دارن سه‌شعبه‌ها میارن

«کوفه نیا حسین عزیز زهرا»

کاروان حسین / واحد ۲

میاد کاروانی با شور و نوا
به سوی تو، ای دشت کرب و بلا
به تو خیره چشم همه عالمین
رسیده آخه کاروان حسین

بیا و دیگه همدم آسمون باش
بیا و با این قافله مهریون باش

توی کاروانش گل لاله داره
ببین گل یاس سه ساله داره
یه غنچه‌ی شش ماهه داره به همراهش
تحمل بی‌آبی سخته برایش

دل تو هم انگار شکسته شده
تا دیدی راه آقا بسته شده
همینا که گفتن به کوفه بیا
راهش رو گرفتن با سر نیزه‌ها

باید خون بیاری این اول راهه
که شاهد حرفم خاک قتلگاهه

سر کشتن یادگار پیمبر
قیامتی می‌شه غروب آخر
پیش چشای خون گرفته‌ی خواهر
می‌ره روی نیزه سر برادر

یوسف رحیمی





بابا حسین / واحد ۳

یادته تو مدینه، برا من و سکینه
چادر نماز خریدی
وقتی رسیدیم اینجا، دست نوازشت رو
روی سرم کشیدی

بیا و ببین
که مونده رقیه با چشمای تر
شبای غم من نداره سحر
بیا منو از این خرابه ببر

بیا و ببین
چقدر شبیه مادر تو شدم
شریک غم خواهر تو شدم
ببین که گل پرپر تو شدم

تا که رفتی چادر نماز و بردن
دور از عمو بچه‌ها سیلی خوردن

بیا ببین باباجون، از وقتی که تو رفتی
رو خاکا سر می‌ذارم
بیا بشین کنارم، که خیلی حرفا دارم
از روز و روزگارم

چهل روزه با
دل خون و دستای بسته شده
رقیه از این دنیا خسته شده
ببین دیگه خیلی شکسته شده

مگه همیشه
بابای یتیم نبودی بابا؟
منم یتیمم توی ویرونها
به دیدن این غم کشیده بیا

اشک غربت می باره از تو چشمام
خسته‌م بابا از دست مردم شام

محمدرضا رضایی





غریب مادر / واحد ۲

به سوی تو میام بازم آقاجون
با روی سیاه و دل پریشون
به سوی تو میام با سر به زیری
تا که دست عبت رو باز بگیری

می دونم آقاجون، دلت رو شکستم
ولی دیگه راهِ حرم رو نبستم

می بخشی آقا بنده‌ی رو سیاهو
قبول می کنی عبد بی پناهو
می شه دلم از نور معرفت پُر
اگه تو بخوای من می شم مته خُر

می خوام برای تو شهید شم آقا
پیش مادرت رو سپید شم آقا
یه آرزو داره چشای ترم
بیا شبیه خُر بالای سرم

شهید شده هر کس، میونه‌ی میدون
گرفتی به زانو، سرش رو آقاجون

ولی بمیرم که اون لحظه‌ی آخر
سر تو رو خاک بود غریب مادر
شده پر خون چشمای ابری آقا
که تو کشته‌ی قتل صبری آقا

فدایی تو / واحد ۲

چقدر عموجونم غریبه خدا
روی لباس امن یجیبه خدا
چه تنها و مظلوم و بی پناهه
حالا غریبونه تو قتلگاهه

داره آسمونا، می شه تار و تیره
شده چشم خیسیم، سوی عمو خیره

مگه کسی آروم می تونه بشینه
حالا که داره مادرش می بینه
دیگه تاب موندن نداره دل من
غم عموجون می شه قاتل من

شده دل خونم هوایی تو
می شم من هم آخر فدایی تو
سرم رو برات روی دست می گیرم
امیدم اینه پیش پات بمیرم

فدای تو جونم، فدای تو هستم
ایشالا بیفته، به پای تو دستم

اگه حرمله با یه تیر سه شعبه
شده خیره به حنجرم عموجون
چی بهتر از این که پیش قدم تو
جدا بشه از تن سرم عموجون





یاران عاشورایی / واحد ۳

عزیز قلب طاهّا، خدا با مه‌رت آقا
گل ما رو سرشته
حسین عزیز زه‌را، با تو نفس کشیدن
برای ما بهشته

پناه حرم
به شوکت و آقایی تو قسم
نمی‌داریم آقا بیفته علم
نمی‌شینم با ما رو قلب تو غم

فدای توایم
فدای غم و غصه‌های توایم
یه عمره که ما در هوای توایم
همه شهید کربلای توایم

تا که ماتم، نشینه تو نگاهت
ما چون می‌دیم، یکی یکی به‌راحت

آماده‌ی نبردیم، اگه قابل می‌دونی
آقا فدایی‌هاتو
تو روح اقتداری، به ابرو خَم نیاری
ما چون می‌دیم براتو

فدای نگات
الهی نشینه غمی تو چشات
ما اومدیم اینجا بشم به فدات
ایشالا آقا سر می‌دیم به هوات

عزیز خدا
نداره بدون تو دنیا بها
می شه یه نگات آبرو برا ما
فدایی تو سربلنده آقا

از دست تو، همه حاجت می گیریم
پای عشقِ تو سربلند می میریم





وای از یتیمی / واحد ۱

هجوم آوردن سوی تو
گرد و غباری شد به پا
چی اومده به روز تو
میون میدون بلا

من بمیرم سهم تو شد، داغ عظیمی
هر که تو رو دیده می‌گه، وای از یتیمی

صدام زدی ولی چه دیر رسیدم
قد کشیدی تو اما من خمیدم
بعد تو از زندگی دل بریدم

ای لاله‌ی غرق به خون
دل کندن از تو مشکله
کاشکی نبینه مادرت
موهات تو چنگ قاتله

بند اومده راه نفس، میون سینه
تازه شده پیش چشم، داغ مدینه

هر کسی که از کوچه‌ها جا مونده
خودش رو به دشت بلا رسونده
با داغ تو دل منو سوزونده

آروم جون بابا / واحد ۱

لب‌های خشک تو علی
داره منو آب می‌کنه
فکر فراق تو ولی
دل‌م رو بی‌تاب می‌کنه

دیگه دلت بی‌قراره، برای رفتن
اما بگو از تو چطور، دل بکنم من

آخه تویی آروم جون بابا
بی تو دیگه به‌ها نداره دنیا
کجا می‌ری دار و ندار لیلا

نال‌ی تو بلند شد و
شده کوتاه عمر بابات
چی اومده به روز تو
الهی من بشم فدات

از قامت رشید تو، چیزی نمونده
بدجوری داغ تو بابا، من رو سوزونده

تا کنارت جون ندادم براتو
یار دیگه واکن علی چشاتو
پاشو بیر تا خیمه‌ها باباتو





لب خشک سقا / واحد ۲

چی دیده علمدار مگه توی آب
دلش شده این‌طوری پر تب و تاب
داره می‌بینه چشم خیس حسین
می‌بینه لب خشک طفل رباب

با لب‌های خشکش، راهی شده سقا
می‌خواد برسونه، این آ‌بو به مولا

شاید که دل مولا آ‌روم بگیره
شاید روی دستش علی نمیره
می‌گه کمکم کن یا حضرت زهرا
شرمنده نباشم ز روی شما

میاد ولی دشمن گرفته کمین
می‌خوان بریزن آ‌بو روی زمین
آ‌خه خوب می‌دونن که شرمنده‌گی
چه سخته برا ماه ام‌بنین

قلم شده دست و، چشاش پر خونه
ولی مشک آ‌بو می‌خواد برسونه

براش بمیرم مشکشو زدن آخر
خراب شده دنیا به روی سرش
نرفت سوی خیمه تا که بیشتر از این
شرمنده نشه از روی خواهرش

مادر برات بمیره / واحد ۳

لالایی ای گل من، آروم بگیر عزیزم
 بخواب رو دست مادر
 یا عمو آب میاره، یا که بارون می باره
 لالا علی اصغر

عزیز رباب
 دیگه شدی خسته، چشاتو ببند
 اگه نمی خوابی یه ذره بخند
 صدای حرم شد به گریه بلند

تقلا نکن
 برات بمیرم که گرفته صدات
 برات بمیرم من چه خشکه لبات
 تو تشنه و لبریز آبه فرات

از تشنگی لبات مژه کویره
 گریه نکن مادر برات بمیره

صدات گرفته مادر، هُرم لبای خشکت
 دل منو سوزونده
 چیکار کنم عزیزم، خیمه به خیمه رفتم
 یه قطره آب نمونده

یه دریا فرات
 مگه چقدر آب یه غنچه می خواد
 که هیچکی به این یاس تشنه نداد
 امید من اینه که سقا بیاد





اگه برسه

سیراب می‌شی ای طفل نازنینم
میام کنار گهوارهت می‌شینم
شاید دوباره خنده‌تو ببینم

از گریه‌هات ببین دلم شکسته
مثل لب‌هات چشام به خون نشسته

محمد رضا رضایی

عمو کجایی / واحد ۱

صدایی از خیمه میاد
 لالایی می‌خونه رباب
 می‌گه علی اصغر
 آروم بخواب آروم بخواب

می‌گه بخواب که خواب خوش، فردا سرابه
 وقت بی‌تابی تو و مرگ ربابه

امشب رباب تا خود صبح بیداره
 از تو چشاش یه دنیا غم می‌باره
 می‌دونه که فردا علی نداره

امشب کنار خیمه‌هاست
 تا صبح امیر علقمه
 بچه‌ها آروم می‌خوابن
 بی‌اضطراب و واهمه

فردا ولی به‌پا می‌شه چه ناله‌هایی
 همه می‌گن با اشک و آه، عمو کجایی

نمی‌مونه خدایا راه چاره
 آتیش غم از هر طرف می‌باره
 صورت یاس نیلی می‌شه دوباره





وا حسینا / واحد ۲

شده محشری برپا دور و برت
برادر من! چی میاد به سرت
دارم می میرم از مصیبت تو
روی خاک گوداله صورت تو

غم تو دلم رو، داره می سوزونه
تنت رو می بینم، که غرق به خونه

میاد صدای ناله‌ی مادر تو
شده خیره خنجر به خنجر تو
می ره پیش چشمای نیمه چون من
رو نیزه‌های بی کسی سر تو

پاشو ببین ای نور چشم ترم
با آتیش کینه میان به حرم
بازم یه گل یاسی نیلی شده
تسلّی داغ تو سیلی شده

میاد هر که از راه، داره تازیونه
بزرگ و کوچیکو، زدن بی بهونه

تو خیمه‌ها گوشواره‌ای نمی مونه
هر کس یه جوری من رو می سوزونه
یکی هم داره می گه از نعل تازه
حالا برای تشییع جنازه

غروب کربلا / واحد ۱

یه عمره که روضه‌خونه
چشمای غرق خون تو
خاطره‌های کربلا
آتیش زده به جون تو

تنگ غروبا که می‌شه، دلت می‌گیره
آخه غروب کربلا، یادت نمی‌ره

غروبی که دیدی رو نیزه ماه رو
لاله‌های پرپر قتلگاه رو
بچه‌های یتیم و بی‌پناه رو

سر اومده صبرت آقا
که بی‌قرار رفتنی
سر می‌داری به روی خاک
ولی اسیر شیونی

یادت میاد کربلا و غروب آخر
آتیش زدن به خیمه‌ی آل پیمبر

توی دلت چه آتیشی به‌پا بود
دشمن تو بی‌رحم و بی‌حیا بود
سوره‌ی عشق به زیر دست و پا بود

یوسف رحیمی





خورشید بیداری / واحد تند

تو خورشید دلای بیداری
تو دل‌های عاشقا جا داری
تا که قرآن بمونه پاینده
روی نیزه سر تو شد قاری

روشن مونده فروغ دین ما
با نماز خونین تو یابن زهرا
زننده از تو تا ابد این مکتب
فدای ایثار تو و صبر زینب

«هیهای منا الذله» سر دادی
در راه حق علی‌اکبر دادی
ای منجی اسیرای دنیا
دل‌ها رو سوی خدا پر دادی

ما هم سوی تو پناه آوردیم
یه دل خون و روی سیاه آوردیم
از بند دنیا رها کن ما رو
آسمونی مثل شهدا کن ما رو

یوسف رحیمی

روحی لَکِ الفدا / شور ۱

با چشم بارونی، با این پریشونی
من کربلا می‌خوام تو که دردمو می‌دونی

از راه دور سلام آقای من
اشک غمه توی چشمای من
کربلات همه دنیای من، آقای من

اَلسَّلَامُ عَلٰی خَامِسِ اَصْحَابِ الْکِسَاءِ
اَلسَّلَامُ عَلٰی مَنْ بَكَتْهُ اَهْلُ السَّمَاءِ
اَلسَّلَامُ عَلٰی مَنْ دَفَنَتْهُ اَهْلُ الْقُرٰی

«روحی لَکِ الفدا حسین»

تو مجلس آقام، اذن عزا می‌خوام
تا روضه‌خون می‌گه حسین، جاری می‌شه اشکام

ای مذهبی، لک لیبیک حسین
تاب و تبم، لک لیبیک حسین
ذکر لبم، لک لیبیک حسین، لیبیک حسین

تو دل نوکرت خیمه‌ی عشق تو به‌پاست
هر کجا که بیاد اسم تو اونجا کربلاست
سایه‌ی پرچمت رو سر ما سینه‌زناست

«روحی لَکِ الفدا حسین»





هر جا زمین خوردم، اسم تو رو بردم
آقا دوباره چون گرفت، با تو دلِ مرده‌م

تنها تویی دلیل زندگی
گریه برات نماز بندگی
حرفی که نیست به جز شرمندگی، شرمندگی

من زمین خورده‌ام، شد پناهم این روضه‌ها
می‌دونم دستمو می‌گیری ای خون خدا
آخرش آبرو می‌خری ارباب با وفا

محمد رضا رضایی

تو حرم غوغاست / شور ۲

شبای جمعه که چشا دریاست
تو دلای ما قیامت برپاست
شبای جمعه تو حرم غوغاست
آخه مهمونت مادرت زهراست

غوغایی به پا می‌شه تو حرم
میاد مادرت با قامت خم
می‌گه زیر لب ای وای پسرم

بر سر می‌زنن آسمونیا
میاد فاطمه با شور و نوا
تا قتلگاہت ای خون خدا

این شبا هر کس که سیاه‌پوشه
داره از اشک روضه‌ها توشه
یه سلام می‌دیم از توی هیأت
ولی دلتنگیم برا شش‌گوشه

دل بستم آقا به کرم تو
کی میام آخه تا حرم تو
می‌دونی دلم داره غم تو

دل می‌بره از همه بوی سیب
شد قسمت من دلی بی‌شکیب
از دوری تو آقای غریب

یوسف رحیمی





سرود پایانی

لیبک یا حسین / سرود پایانی

در راه تو همه هم‌قسم
لیبک یا حسین بر لبم
آماده‌ی دفاعیم همه
آماده‌ی دفاع از حرم

می‌آییم تا برپا بماند این مکتب
این جانِ ناقابلِ فدایت یا زینب

تا شهادت در راهت می‌مانم
با صابری‌ها* رفت از تن جانم
من دلتنگم دلتنگِ یارانم

تا ابد در دل و جان ما
شور عشق حسینی به پا
«لَا تَبْرُدُ أَبَدًا»* به لب
قبله‌ی قلب ما کربلا

در این راه تا آخر حسینی می‌مانیم
پیرو نهضت خمینی می‌مانیم

این انقلاب اگر شد جاویدان
ما مدیونیم به خون شهیدان
به همت و آوینی و چمران

راه ما روشن است از غدیر

با ولایت شدیم هم‌مسیر
فصل عزم و جهاد است هنوز
اما فصل جهاد کبیر

با شعار «فَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ» ***
با دشمن می‌جنگیم برای حفظ دین

در سایه‌ی قرآن و ولایت
با اخلاص و تقوا و بصیرت
این راه ماست تا صبح شهادت

اَلسَّلَام اِی بهار خدا
سوره‌ی رحمت کبریا
در این خزان جور و جفا
ای خورشید عدالت بیا

جان بر لب، صنعا و دمشق و زاریا
امید مظلومان اباصالح بیا

کی می‌آیی ای ماه عالمین؟
از مکه سوی بین الحرمین
با ذکر یا لثارات الحسین

* شهید مهدی صابری
*** اِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِیْنَ لَا تَبْرُدُ اَبَدًا
*** فَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِیْنَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهٖ جِهَادًا كَبِیْرًا (فرقان/ ۵۲)

یوسف رحیمی





از آسمون این نوا رسید نغمه یا لیتنا رسید
دم بگیرید ای حسینیان کاروان کربلا رسید
با ذکر یا ابعداالله برخیزد عاشقان بسم الله (۲)
یا ثارالله حسین وابن ثاره

دل‌ها دارد رو به سوی تو جان‌ها دارد عطر و بوی تو
تا چشمه باغ حق شوی خون می‌جوشد از گلوی تو
ذکر دل‌ها مدد ثارالله پیروز تا ابد ثارالله

بهای تو شوق و صف به صف گیسوی تو یرم شرف
از ؟؟؟؟ اعتلای حق برنداریم دس از این هدف
راه ما راه عزت خواهی نمانده تا سعادت راهی

شوق و شورت در سرشت ما کربلای تو بهشت ما
با دستان خودم رقم بزن شهادت را سرنوشت ما
؟؟؟ عطر باغ یاست
قاسم و اکبر و عباس

این دل شد حسرت نشین تو آرزویش شرزمین تو
می‌خواهد تا میهمان شود بر سفره اربعین تو
تا نه‌د رو به سوی جاده
بیاید تا حرم پیاده

حامد/هور

نوحه شب ۷

گوشه‌ی چشمی، گر کند رهبر
من کفن پوشم، چون علی اصغر

در کارزار مسلمین، فصل بیداری است
هیپهات منالذله در، خون ما جاریست

هستیم تا، کربلا، یاحسین، یامولا

.....

کودکان ما، مرد میدان اند
از تو می گویند، از تو میخوانند

از کودکی دل بهر تو، تنگ و بی تاب است
ارثیه‌ی فرزندان، عشق ارباب است
ای ماه، بی همتا، یاحسین، یامولا

..





شب ۸

چون تو میمانم، تا دم آخر
در صف رهبر، یا علی اکبر

لبیک یابن المرتضی، نقش پیشانی است
پیر خراسانی ما، هم جمارانی است

مهر تو، در دلها، یاحسین، یا مولا

.....

میزند برهم، نام تو میدان
راه تو اسلام، رسم تو ایمان

من زنده‌ام تا جان دهم، پای این مکتب
آقا نظر کن تا شوم، حامی زینب

هر روزم عاشورا
یا حسین، یا مولا

.....

شب ۹

حضرت زهرا، تا شود راضی
جان به کف داریم، بهر جانبازی

ما ذوالفقار حیدریم، در مصاف شب
پس کلنا عباسک، سیده زینب

ای شورت، در سرها
یا حسین، یا مولا

.....

ای بصیرت از، چشم تو جاری
کی علم افتد، تا تو سرداری

ای پرچم دین در کف ات، هرچه بالاتر
حالا همان پرچم ببین، در کف رهبر
پرچم، تو بالا، یا حسین، یا مولا

.....





شب ۱۰

من براتم می‌کنم راه، از تو می‌گیرم
با تو می‌مانم، با تو می‌میرم

تو بوده‌ای پیرم اگر، بندگی کردم
یک عمر با عشق حسین، زندگی کردم

هم دنیا، هم عقبی، یا حسین، یا مولا

.....

در سرم شور ت، در دلم یادت
می‌رسد هر دم، شور فریادت

هیبهات منالذله شد، نقش جان من
با هیات تو بشکنیم، هیبت دشمن

ای عشقت، در دل‌ها، یا حسین، یا مولا

.....

شب ۱۱

دشمن از ذکرش، بشکند هر شب
رمز بیداری است، رمز یا زینب

تا راه و رسم کربلا، جانفشانی شد
دشمن زمین گیر و حسین، آسمانی شد

بی تابت، قلب ما، یا حسین، یامولا

.....

عطر تو پیچید، در دل صحرا
تا ابد بالاست، پرچمت آقا

ای پور حیدر ما همه، در صف ات هستیم
با نائب فرزند تو، عهد خون بستیم

فدایت، جان ما، یا حسین، یامولا

.....





شب ۱۲

با شهیدانت، هم‌نوا هستیم
تشنه کامان، کربلا هستیم

تا ریشه در خون خدا، دارد این پرچم
هرگز نیفتد انقلاب، دست نامحرم

ای پیر، شهدا، یاحسین، یامولا

.....

رهسپاران، راه خورشیدیم
چشم بر راه، صبح امیدیم

ما با ولایت زنده ایم، تا دم آخر
تا زنده ایم رزمنده ایم، در صف رهبر

ای نقش، قلب ما، یاحسین، یامولا

حامد/هور

سرود پایانی

پر از شهودم
 پر از اشارت
 سراپا شوقن مثل نسیم
 همیشه تازه مثل عطر یاسن
 شهدارو کجا ما می شناسیم
 شهیدارو شهیدا می شناسن
 پُر از امیدم پر از ارادت
 الهی قسمت شه شهادت

دمشق و باغ پرپر
 مدافعان این حرم
 برای زنیب جون میدم
 ماه محرم
 لا اری الوت الا السعاده
 اللهم الرزقنا الشهاده

انی سلم لمن، سالمکم
 انی حرب لمن حاربکم

بیا مثل جهان آرا شهید شیم
 که خرمشهر دل آزاد باشه

بذار هیئات منا الذله ما
 همیشه در جهان فریاد باشه

نصیب دل ها شده هدایت
 به پیروی از خط ولایت





نه ترسی داریم نه هراس
تحریمای دیگه بی معناس
امان نامه رو رد کرده
غیرت عباس

آقا سایه ش بر سرمونه
راه عزت زنده می مونه

انی سلم لمن سالمکم
انی حرب لمن حاربکم

من از شوق شهادت مست مستم
به عمره توی خم چله نشستم
دلیم موکب به موکب بی قراره
پیاده عازم این اربعینم

محرم عشقو یادم داد
پیر جماران روحت شاد
که گفتی زنده ست مکتب با
ناله و فریاد

در دل وقت ادای دینه
راه عاشق را حسینیه

انی سلم لمن سالمکم
انی حرب لمن حاربکم





